

جایگاه حسام الخطیب در ادبیات تطبیقی جهان عرب

تورج زینی‌وند*، دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی - کرمانشاه
روژین نادری**، کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی - کرمانشاه

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۱۰/۳

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۵/۱

چکیده

حسام الخطیب، منتقد و مترجم فلسطینی تبار از پژوهشگران برجسته ادبیات تطبیقی در جهان عرب به شمار می‌آید. آثار وی در این حوزه در شکل‌گیری تحولات ادبیات تطبیقی در جهان عرب نقش اساسی داشته است. مشخصه بارز اندیشه‌های تطبیقی وی، تأثیرپذیری از مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی به‌ویژه نظریات هنری رماک و رنه ولک است. وی ضمن نقد نگاه سنتی برخی تطبیق‌گران عرب که بیشتر بر مدار جریان اثبات‌گرایی تأثیر و تأثر تاریخی مکتب فرانسوی می‌چرخیده است بر این باور است که نظریات مکتب فرانسه سبب انحصار و محدودیت پژوهش‌های تطبیقی جهان عرب شده و حال آنکه مکتب امریکایی به‌ویژه نحله‌های جدید پژوهشی این نظریه (ادبیات تطبیقی با دانش‌ها و هنرها) می‌تواند سبب تکثرگرایی و حضور فراگیر و پویاتر ادب عربی در صحنه ادبیات تطبیقی شود. نقد فرهنگی و سیاسی اروپامحوری ادبیات تطبیقی از دیگر تأکیدهای وی در حوزه ادبیات تطبیقی است. این پژوهش توصیفی - تحلیلی بر آن است ضمن معرفی حسام الخطیب، به تحلیل دیدگاه‌های وی در باب ادبیات تطبیقی عربی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: حسام الخطیب، ادبیات تطبیقی، مکتب فرانسوی و امریکایی، ادبیات تطبیقی در جهان عرب.

* نویسنده مسئول) Email: t_zinivand56@yahoo.com

** Email: naderirojeen@yahoo.com

۱. مقدمه

در سال‌های پایانی دهه شصت میلادی برخی تطبیقگران عرب از دانشگاه‌های انگلستان فارغ‌التحصیل شدند. در صدر این دانش‌آموختگان، دکتر حسام الخطیب (۱۹۳۲- تاکنون)، تطبیقگر، منتقد و مترجم بنام فلسطینی قرار دارد که در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه کمبریج فارغ‌التحصیل شد. حسام الخطیب در حوزه ادبیات عرب و جهان تألیفات بسیاری دارد که از آن جمله می‌توان از این کتاب‌ها نام برد: *ادبیات اروپا، پیدایش و تحولات آن* (۱۹۷۲)، *راه‌های تأثیرگذاری عوامل خارجی و گونه‌های آن بر قصه معاصر سوریه* (۱۹۷۳)، *ادبیات تطبیقی* (۱۹۸۳)، *روحي الخالدي پیشگام ادبیات تطبیقی* (۱۹۸۵)، *گستره عربی و جهانی ادبیات تطبیقی* (۱۹۹۲)، *ادبیات و تکنولوژی و پل تکثر متن* (۱۹۹۶).^۱ وی در شمار مشهورترین تطبیقگران و نظریه‌پردازان کنونی عربی و عضو انجمن جهانی ادبیات تطبیقی و بهترین معرف مکتب تطبیقی امریکا در کشورهای عربی و مؤلف آثار تطبیقی ارزشمندی است و سال‌ها به تألیف و تدریس ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های سوریه و قطر پرداخته است و چند سال پیش به دلیل کهولت سن بازنشسته شد (عامر ۱۹۸۹: ۸۲). کتاب *راه‌های تأثیرگذاری عوامل خارجی و گونه‌های آن بر قصه معاصر سوریه* بازتاب تحولاتی است که این شاخه ادبی از زمان تولد با آنها مواجه بوده است. وی در این کتاب به بررسی تأثیرپذیری ادبیات عربی از پدیده‌های فرهنگی غرب پرداخت و چگونگی این تأثیر و تأثر را در داستان‌نویسی سوریه بررسی کرد؛ از جمله تأثیرپذیری قصه‌پردازان سوری از فلسفه اگزیستانسیالیسم؛ همچنان که زکریا تامر^۲ در این زمینه از

^۱ عنوان‌های اصلی کتاب‌ها از این قرار است: *فی الأدب الأروبی، تطوره و نشأة مذهبه. سبل المؤثرات الأجنبية و أشكالها فی القصة السوریة الحدیثه. الأدب المقارن* (جزءان: ج ۱ فی النظرية و المنهج، ج ۲ تطبیقات). *روحي الخالدي، رائد الأدب المقارن. آفاق الأدب المقارن عربیاً و عالمياً. الأدب و التكنولوجيا و جس النص المتفرع*.

^۲ زکریا تامر (۱۹۳۱- تاکنون)، نویسنده، روزنامه‌نگار و طنزپرداز سوری در سال ۱۹۳۱ در دمشق به دنیا آمد. زکریا اولین داستان‌های خود را در سال ۱۹۶۰ منتشر کرد و از ۱۹۸۱ در انگلستان زندگی می‌کند. او از مهم‌ترین نویسندگان داستان کوتاه در جهان عرب به شمار می‌آید. داستان‌های او فضایی سوررئال دارند و گاهی به حکایت‌های عامیانه پهلو می‌زنند. او در حوزه ادبیات کودک و نوجوان هم فعالیت می‌کند و آثار ارزشمندی نیز در این زمینه خلق کرده است (حمود ۹۴).

آلبر کامو^۱ تأثیر پذیرفته است (الخطیب ۱۹۷۳: ۵۲-۵۵). در سال ۱۹۷۶، کنفرانسی تحت عنوان هشتمین کنفرانس بین‌المللی ادبیات تطبیقی^۲ در بوداپست برگزار شد که نزدیک چهارصد و پنجاه تطبیقگر و پژوهشگر ادبی از نقاط مختلف جهان در آن گرد آمدند. حسام الخطیب نیز در این کنفرانس حضور و مشارکت فعالی داشت. وی مجموعه مباحثی را که در آن کنفرانس، درباره ادبیات تطبیقی بدانها پرداخته شد در مقاله‌ای با عنوان «مباحث ادبیات تطبیقی در هشتمین کنفرانس»^۳ در مجله *المعرفة* منعکس ساخت. «قرن بیستم و ادبیات ملل مختلف، پیدایش ادبیات ملی و نقش این ادبیات در رشد ادبیات جهانی و مباحث نظری ادبیات تطبیقی» (۱۹۷۶: ۲۶-۳۷) از جمله مباحث کلیدی است که حسام الخطیب در این مقاله به تفصیل درباره آنها سخن گفته است. وی همچنین در سال ۱۹۷۹ مقاله مفصل دیگری تحت عنوان «ادبیات تطبیقی در کشاکش تعصب‌های روش‌شناختی و آزادی عمل انسانی»^۴ (۱۹۷۹) در مجله *المعرفة* به چاپ رسانید. وی در این مقاله، مکتب امریکایی را معرفی کرد و روزنه جدیدی در جهان عرب تطبیقی گشود (حجازی ۳۱). «بررسی چالش‌های ساختاری ادبیات تطبیقی و ترجمه دقیق نظریات هنری رماک» (الخطیب ۱۹۷۹: ۷۱-۸۳) به‌عنوان دو جریانی که در اوایل دهه هفتاد در برابر نظریه فرانسوی ادبیات تطبیقی طغیان کردند، محورهای اساسی این مقاله اوست. الخطیب این مقاله را در سال ۱۹۸۱-۱۹۸۲ در کتاب خود، *ادبیات تطبیقی بازنگری و چاپ کرد*. وی این کتاب را درباره مباحث نظری و تطبیقی و در دو

^۱ Albert Camus (۱۹۱۳-۱۹۶۲)، نویسنده، فیلسوف و روزنامه‌نگار الجزایری فرانسوی‌تبار، یکی از فلاسفه بزرگ قرن بیستم و از جمله نویسندگان مشهور و خالق کتاب *بیگانه* است (السید ۸۶). کامو در سال ۱۹۵۷ به‌خاطر «آثار مهم ادبی که به‌روشنی به مشکلات وجدان بشری در عصر حاضر می‌پردازد» برنده جایزه نوبل ادبیات شد. آلبر کامو پس از رودیارد کیپلینگ جوان‌ترین برنده جایزه نوبل و همچنین نخستین نویسنده زاده قاره آفریقا است که این عنوان را کسب کرده است. <http://www.pmed.blogfa.com/post-4.aspx4.aspx>

^۲ المؤتمر الثامن للرابطة الدولية في الأدب المقارن.

^۳ «فضایا الأدب المقارن في مؤتمر الثامن» (۱۹۷۶).

^۴ «الأدب المقارن بين التزمّت و الانفتاح الإنساني» (۱۹۷۹).

جزء به حوزه ادبیات تطبیقی تقدیم کرد. مباحث کلی که در این پژوهش دیده می‌شود عبارت است از:

- ارائه تعریفی دقیق از ادبیات تطبیقی و بیان چارچوب مشخص فعالیت‌ها و پژوهش‌های تطبیقی.

- ذکر جریان‌ها و گرایش‌های ادبی‌ای که در کنار مکتب فرانسه پا به عرصه نهاده بودند و نیز بیان انتقادات و اعتراضاتی که نظریه‌ها و دیدگاه‌های موجود با آنها روبرو بودند و همچنین دلایل و ادله‌ای که هریک از مکاتب در دفاع از خود عنوان می‌کردند. - شرح و تفصیل مکتب امریکایی از دیدگاه هنری رماک.

- بیان آرا و اندیشه‌های تطبیق‌گران عرب به شکل ساده و ابتدایی؛ آنجا که اذعان می‌دارد: «ادبیات تطبیقی نوع ادبی خاصی است که در یک چارچوب کلی با سایر روش‌های نقدی ادبیات همچون تاریخ ادبیات و نقد ادبی مشترک است، ولی به‌عنوان یک شاخه مستقل ادبی، تعریف و حوزه پژوهشی خاص خود را دارد. این قلمرو مشخص، تبادلات ادبی خارج از مرزهای ملی را شامل می‌شود؛ خواه مرزهای جغرافیایی و زبانی را در نظر بگیریم و خواه انواع ادبی و هنری» (۱۹۸۳: ۶۵/۱).

حسام الخطیب در این کتاب، ادبیات تطبیقی را روشی خاص در بین سایر شاخه‌های ادبی برمی‌شمرد که با دیگر روش‌های پژوهش‌های ادبی همچون تاریخ ادبیات و نقد در گستره‌ای وسیع و در تعریفی کلی و جامع مشترک است، ولی با وجود این، ادبیات تطبیقی را باید شاخه‌ای مستقل و دارای تعریف خاص خود دانست که چارچوب ویژه خود را دارد و قلمرو این حوزه پژوهش، دادوستدها و تبادلات ادبی، خارج از مرزهای بومی و ملی است، خواه از حیث مرزهای جغرافیایی، زبانی و ملی که در مکتب فرانسه اصل و اساس است و خواه از حیث انواع جدید ادبی و هنری. الخطیب به پیشگامی روحی الخالدی در عرصه ادبیات تطبیقی در جهان عرب و میزان اهمیت کتاب وی، تاریخچه دانش ادبیات در اروپا و جهان عرب، و ویکتور هوگو^۱ در تاریخ ادبیات تطبیقی عربی نیز اشاره داشته و به تفصیل درباره آن سخن می‌گوید. وی

^۱ تاریخ علم الأدب عند الإفرنج و العرب و فیکتور هوگو (۱۹۰۴).

همچنین درباره پژوهش‌ها و فعالیت‌هایی که تطبیق‌گران عربی پیرامون ادبیات تطبیقی انجام داده‌اند و جایگاه آنها در میان جریان‌های معاصر جهان و روابط بین‌المللی ادبیات‌ها بحث می‌کند (۱۹۹۹: ۲۸۵-۲۸۷).

به‌رحال اگرچه ادبیات تطبیقی در دهه نود میلادی در برهه‌ای کوتاه به‌سبب برخی عوامل سیاسی و فرهنگی از جمله جنگ خلیج فارس و حمله عراق به کویت دچار رکود شد، این دهه آغازی بود برای شکوفایی و تألیف ادبیات تطبیقی در جهان عرب. در این دهه کتاب‌های فراوانی در حوزه ادبیات تطبیقی تألیف شد^۱ که گستره عربی و جهانی ادبیات تطبیقی حُسام الخطیب از آن جمله است. او در این اثر درباره تحولات ادبیات تطبیقی در غرب و دنیای عرب تا آغاز دهه نود بحث کرده است و به‌راستی یکی از آثار ارزشمند در این زمینه است. این کتاب در سال ۱۹۹۲ به همت انتشارات دارالفکر دمشق به چاپ رسید و ویراست جدید آن در سال ۱۹۹۹ چاپ شد و شامل چهار بخش است: بخش اول مباحث و اصول ادبیات تطبیقی، بخش دوم پیدایش، تحولات و وضعیت کنونی ادبیات تطبیقی در عرصه جهانی، بخش سوم پیدایش ادبیات

^۱ از جمله آثاری که در دهه نود به عرصه ادبیات تطبیقی جهان عرب گام نهادند و زمینه شکوفایی این گرایش ادبی را فراهم آوردند: ۱- شفیع السید. *فصول من الأدب المقارن*. القاهرة: دارالفکر العربی، ۱۹۹۰. ۲- احمد شوقی. *مدخل إلى الدرس الأدبی المقارن*. بیروت: دارالعلوم العربیه، ۱۹۹۰. ۳- صابر عبدالدائم. *الأدب المقارن؛ دراسات فی الظاهرة و المصطلح و التأثير*. القاهرة، ۱۹۹۰. ۴- عبدالواحد علام. *مدخل إلى الأدب المقارن*. القاهرة: مكتبة الشباب، ۱۹۹۰. ۵- محمدزکریا عنانی و سعیده رمضان. *مدخل لدراسة الأدب المقارن*. الإسكندرية: طبعة جامعة بالآلة الکاتبة. ۶- عبدالغفور الأسود. *مدخل إلى الأدب المقارن*. القاهرة: کلیة اللغة العربیه، جامعة الأزهر، ۱۹۹۰. ۷- سعد ابوالرضا. *البنیة الفنية و العلاقات التاريخية؛ دراسة فی الأدب المقارن*. الإسكندرية: منشأة المعارف، ۱۹۹۰. رنیه ولك و أوستن و آرن. *نظریة الأدب*. تعریب الدكتور عادل سلامة. الرياض: دارالمریخ للنشر، ۱۹۹۲. کلود بیشوا و أندریه میشل روسو. *الأدب المقارن*. ترجمه الدكتور أحمد عبدالعزیز. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصریة، ۱۹۹۵. بییر برونیل و کلود بیشوا و أندریه میشل روسو. *ما الأدب المقارن؟* ترجمه الدكتور غسان السید. دمشق: منشورات دار علاء الدین، ۱۹۹۶. دانییل هنری باجو. *الأدب العام و المقارن*. ترجمه الدكتور غسان السید. دمشق: اتحاد الکتاب العرب، ۱۹۹۷. سوزان باسنت. *الأدب المقارن؛ مقدمة النقدیة*. ترجمه أمیره حسن نویهرة. القاهرة، ۱۹۹۹.

تطبیقی در جهان عرب و بخش چهارم سیر تحولات تألیفات و پژوهش‌های تطبیقی در جهان عرب.

۲. پیشینه تحقیق

در زمینه بررسی و نقد دیدگاه‌های حسام الخطیب پیرامون ادبیات تطبیقی تاکنون پژوهش مستقلی به زبان فارسی انجام نشده است. البته برخی پژوهشگران از جمله حسام الخطیب در مقاله انگلیسی^۱ خود با عنوان «ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب‌زبان: تاریخچه و جریان‌های اصلی تا پایان دهه ۱۹۸۰»^۲، ناهید حجازی در مقاله «پیدایش و رشد ادبیات تطبیقی در مصر و برخی کشورهای عربی» (۱۳۹۰)، تورج زینی‌وند در مقاله «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب» (۱۳۹۳) و هادی نظری منظم در مقاله «ادبیات تطبیقی: تعریف و زمینه‌های پژوهش» (۱۳۸۹)، به برخی دیدگاه‌های وی اشاره کرده‌اند. لذا این پژوهش نظری بر آن است تا به بررسی توصیفی - تحلیلی دیدگاه‌های وی در حوزه ادبیات تطبیقی بپردازد. شایان ذکر است که مبنای این پژوهش آثار برجسته اوست؛ آثاری همچون *ادبیات تطبیقی در جهان عرب: عنوان و متن اول*^۳، *گستره عربی و جهانی ادبیات تطبیقی*، *ادبیات تطبیقی و مجموعه مقالات وی*.

۳. پردازش تحلیلی موضوع

۱.۳. تعریف، ماهیت و اهداف ادبیات تطبیقی از دیدگاه حسام الخطیب

حسام الخطیب برخلاف برخی پژوهشگران عرب، نسبت به ادبیات تطبیقی و ماهیت آن موضع‌گیری نسبتاً متفاوتی داشته است. وی در نظریاتش ضمن اشاره به چالش‌های پژوهش‌های تطبیقی، بر آن بوده است که براساس نظریه آمریکایی ادبیات تطبیقی، تعریف و چارچوب مشخصی از ادبیات تطبیقی ارائه کند. او که مفسر و

^۱ "Comparative Literature in Arabic: History and Major Tendencies to the 1980s."

^۲ ترجمه لاله آتشی. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۰، پیاپی ۴): ۱۳۷-۱۵۴.

^۳ *الأدب العربی المقارن: العنوان الأول و النص الأول*.

انتقال‌دهنده آرا و نظریات رنه ولک^۱ و هنری رماک^۲ است، ادبیات تطبیقی را گرفتار یک چالش مثلث‌شکلی می‌داند که موجب به وجود آمدن پرسش‌ها و ابهاماتی در حوزه پژوهشی این شاخه ادبی شده است. او این مشکلات را چنین برمی‌شمرد:

۱. مشکل اول عدم تعریف مشخص و ضابطه‌مندی است که ادبیات تطبیقی را از دیگر شاخه‌های ادبی به‌ویژه تاریخ ادبیات ملی، ادبیات عمومی، ادبیات جهانی، نظریه ادبیات و نقد متمایز سازد.

۲. چالش دوم مشخص نبودن گستره بحث ادبیات تطبیقی است. سؤالی که یک تطبیقگر پیوسته با آن مواجه است این است که در چه زمینه و عرصه‌هایی می‌تواند بتازد؟ آیا روی آوردن به بررسی شواهد تأثیر و تأثر که گاهی به مفهوم سرقت در نقد ادبیات قدیم نزدیک است پژوهشگر را کفایت می‌کند؟ آیا ادبیات تطبیقی صرفاً بررسی ادبیات‌ها از ورای مرزهای جغرافیایی است یا بررسی دادوستدهای ادبیات با سایر شاخه‌های ادبی و علوم انسانی را نیز شامل می‌شود؟

۳. مشکل سوم: وظیفه و هدف ادبیات تطبیقی به‌عنوان یک شاخه مستقل ادبی چیست؟ تطبیقگران جوان پیوسته از یکدیگر می‌پرسند: چرا سال‌های سال در پی بررسی این هستیم که ثابت کنیم فلان شاعر در فلان کشور از همتای خود در کشور دیگر تأثیر پذیرفته و گاهی در تلاشیم که این تأثیرپذیری را انکار کنیم؟ در یک کلام هدف ادبیات تطبیقی چیست؟ (الخطیب ۱۹۹۹: ۲۱).

^۱ René Wellek (۱۹۰۳-۱۹۹۵) نظریه‌پرداز، منتقد و مورخ نقد ادبی و پژوهشگر آلمانی چک‌تبار ادبیات تطبیقی، در وین به دنیا آمد. ولک از ۱۹۴۶ تا ۱۹۷۲ در دوران بازنشستگی، رئیس گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه ییل بود. او از پایه‌گذاران مجله ادبیات تطبیقی بود و در انتشار کتابنامه ادبیات تطبیقی که در ۱۹۵۰ منتشر شد سهم عمده‌ای داشت. ولک در مقاله خود با عنوان «بحران ادبیات تطبیقی» (۱۳۸۹: ۸۷) مخالفت خود را با مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی اعلام کرد.

^۲ Henry Remak (۱۹۱۶-۲۰۰۹) استاد زبان آلمانی و نظریه‌پرداز ادبیات تطبیقی است که در برلین به دنیا آمد. رماک سال‌ها در کمیته اجرایی انجمن ادبیات تطبیقی امریکا خدمت کرد و از بنیان‌گذاران طرح «تاریخ تطبیقی ادبیات‌ها در زبان‌های اروپایی» بود. مقاله «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی» وی بسیار تأثیرگذار و اغلب مورد استناد پژوهشگران بوده است. رماک در این مقاله، ارتباط تنگاتنگی بین ادبیات و سایر دانش‌های بشری به‌خصوص هنرهای زیبا برقرار می‌کند و چشم‌انداز گسترده‌ای برای پژوهش‌های ادبیات تطبیقی به دست می‌دهد (انوشیروانی ۱۳۹۱: ۵).

الخطیب در ادامه پیش از ارائه تعریف خود از ادبیات تطبیقی، اشاره‌ای مختصر دارد به تشتت آرا در انتخاب اصطلاحی درخور که جامع و شامل باشد: «اصطلاح ادبیات تطبیقی از نظر علمی دقیق نیست و همه پژوهشگران به اتفاق، آن را وافی معنای مقصود نمی‌دانند، بلکه آن را اصطلاحی اختلاف‌برانگیز، نارسا و مبهم خوانده‌اند و همواره به دنبال اصطلاحی جایگزین هستند...؛ ولی در نهایت به سبب اختصار و کاربرد فراوان آن و نیز نیافتن اصطلاح مناسب جایگزین، به استعمال آن ادامه داده‌اند» (۱۹۸۳: ۷۱/۱). سپس وی چهار مفهوم را از مفاهیم اصلی ادبیات تطبیقی قلمداد می‌کند که می‌تواند در فهم ادبیات تطبیقی مؤثر باشد. اگرچه پیش از حسام الخطیب، نظریه‌پردازان مشهور ادبیات تطبیقی این مفاهیم را مطرح کرده بودند، بیان آنها به زبان عربی، زمینه‌ساز رشد و تکامل ادبیات تطبیقی در جهان عرب نیز بوده است.

۲.۳ ادبیات شفاهی تطبیقی

وی ادبیات شفاهی را جزء تکمیل‌کننده ادبیات مکتوب می‌خواند که برحسب موقعیت اجتماعی و فرهنگی هر کشور، کم یا زیاد، ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند ولی ادبیات تطبیقی را شاخه ادبی زنده و محرکی می‌داند که از زمان تولد تاکنون پیوسته در حال رشد و تکامل بوده است: «ادبیات شفاهی بخش جدایی‌ناپذیر پژوهش‌های ادبی و منبع نخستین بسیاری از موضوعات و انواع ادبی است، ولی ادبیات تطبیقی پویاتر از آن بود که در مفهوم مزبور - که صرفاً در اروپا و به ویژه در اروپای شمالی رواج داشت - محصور بماند» (۱۹۹۹: ۲۵).

۳.۳ ادبیات جهانی

الخطیب معتقد است «ادبیات جهانی متشکل از سلسله ادبیات‌ها با ارزش زیباشناختی و محتوایی در سطح جهان در همه دوره‌هاست و این امر [یکی شدن ادبیات‌ها] در یک ادغام گسترده‌ای که در آن، همه ملت‌ها نقش خود را در خلال همکاری جهانی ایفا می‌کنند حاصل می‌شود» (همان ۳۹). او در حمایت از «ادبیات جهانی»، آن را ابزاری برای تثبیت هویت ملی در جهان معاصر معرفی می‌کند: «جهانی

شدن ادبیات عرب، ابزار اثبات موجودیت عرب در سطح جهان معاصر است» (۱۹۸۶: ۳۰). او با دیدی نظری و منفعل به مسئله جهانی شدن ادبیات عرب نمی‌نگرد بلکه از رهگذر مهارت‌های گسترده و تلاش‌ها و پیگیری‌های شخصی خود درباره این مسئله سخن می‌گوید و معتقد است ادبیات جهانی و ادبیات تطبیقی دو مضمون متفاوت‌اند و تفاوت‌هایی را برای آنها برمی‌شمرد:

۱. نخستین اصل ادبیات جهانی آن است که باید ادبیات به‌روز باشد. این موضوع، خود با ادبیات تطبیقی چندان همخوانی ندارد زیرا در ادبیات تطبیقی، زمان نگارش آثار ادبی الزاماً معاصر یا جدید نیست. ادبیات تطبیقی می‌تواند صرف نظر از مسئله زمان به بررسی هر اثری که امکان تطبیق در آن است پردازد (۱۹۹۹: ۵۷).

۲. در ادبیات تطبیقی از منظر مکتب امریکایی، تطبیقگر به بررسی و کندوکاو رابطه بین ادبیات و دیگر علوم انسانی می‌پردازد و حال آنکه ادبیات جهانی چنین نیست.

۳. ادبیات تطبیقی به‌ویژه براساس تعریف مکتب فرانسه روش خاص خود را دارد. در ادبیات تطبیقی، تطبیقگر شواهد تأثیر و تأثر ادبیات ملل را بررسی می‌کند درحالی‌که در ادبیات جهانی چنین تطبیق و واکاوی‌ای مطرح نیست (همان ۵۹).

۴.۳ اثرگذاری و اثرپذیری

این مفهوم، به‌معنای بررسی روابط ادبی دو یا چند ادبیات، و پایه و اساس مکتب فرانسوی است (همان ۲۶)؛ مکتبی پیشرو که حماسه‌ای پرخروش را در ادبیات بنا نهاد. حسام الخطیب در تعریف این مکتب می‌گوید: «مکتب فرانسه به اصولی روشمند متکی است و بررسی‌های آن، در حوزه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ادبی صورت می‌گیرد، البته به شرط داشتن دلایل متقن و مستند تاریخی» (همان ۲۸). الخطیب در نقد این مکتب اذعان می‌دارد که تطبیقگران این مکتب، دیدگاهی سنتی و غیرتخصصی به ادبیات تطبیقی دارند و آن را فراتر از عمل ساده مقایسه نمی‌دانند:

۱. روش تحقیق در ادبیات تطبیقی که متکی بر رابطه تأثیر و تأثر است، از یک سو به هدف مشخصی نایل نمی‌شود و از سوی دیگر ویژگی‌های خاص خود را ندارد که آن را از دیگر شیوه‌های پژوهشی ادبی متمایز سازد.
۲. در این مکتب مشکلاتی وجود دارد که از تأثیرات و روابط مشترک بین دو ادبیات ناشی می‌شود؛ به‌ویژه هنگامی که مرزهای سیاسی و زبانی، مطابقت و اشتراک داشته باشند. مثلاً یک تطبیقگر چگونه یک اثر فرانسوی و یک اثر بلژیکی را که هر دو به زبان فرانسوی نوشته شده‌اند بررسی می‌کند؟ نیز با نویسندگانی که به زبان دیگری غیر از زبان ملی خود می‌نویسند چگونه باید برخورد کنند؟
۳. این مکتب به مسائل زیباشناختی و محتوایی آثار توجهی ندارد و تحلیل و ارزش‌گذاری را قربانی زوایای خارجی در پرتو روابط تاریخی می‌کند.
۴. تطبیقگران فرانسوی و نیز اروپایی گرایش‌های استعماری داشته و غالباً می‌کوشند تأثیر ادبیات خود را بر ملت‌های غیراروپایی بررسی کنند و همه ادبیات‌های جهان را نشئت‌گرفته از ادبیات اروپایی می‌دانند. بعضی از ایشان نیز تنها به ادبیات ملت‌های اروپایی توجه دارند و ادبیات دیگر قاره‌ها همچون آسیا، آفریقا و امریکای جنوبی را در پژوهش‌های تطبیقی فرومی‌نهند (همان ۳۴-۴۲).

۵.۳ مقایسه آثار ادبی با هم و مقایسه ادبیات با هنرها و علوم انسانی

مفهوم چهارمی که حسام الخطیب در پژوهش‌های تطبیقی از آن به‌عنوان نقطه اوج و پویایی ادبیات تطبیقی یاد می‌کند مقایسه آثار ادبی با هم و مقایسه ادبیات با هنرها و علوم انسانی است؛ مفاهیم نوی که در سایه‌سار مکتب امریکایی پدید آمد. الخطیب ادبیات تطبیقی را شاخه ادبی روشمندی در میان علوم ادبی معرفی می‌کند که با تاریخ ادبیات و نقد در گستره‌ای وسیع و تعریفی کلی اشتراکاتی دارد: «ادبیات تطبیقی دامنه فعالیت گسترده و مشخصی دارد که شامل مبادلات و دادوستدهای ادبی و فرهنگی خارج از یکسری مرزهاست؛ خواه مرزهای جغرافیایی، زبانی و ملی را در نظر بگیریم و خواه انواع ادبی و هنری و علوم انسانی که به‌نحوی با این پدیده ادبی در ارتباط هستند؛ همچون فلسفه، علوم انسانی و جامعه‌شناسی و ...» (همان ۸۴). طبق تعریف الخطیب در

حوزه ادبیات تطبیقی، تطبیقگر نه تنها به بررسی ادبیات‌ها از فراز مرزهای جغرافیایی می‌پردازد بلکه به تطبیق ادبیات با سایر شاخه‌های ادبی و علوم انسانی نیز توجه دارد. تعریف وی از ادبیات تطبیقی دو حوزه اصلی را دربرمی‌گیرد: مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای یک کشور خاص، و مطالعه روابط میان ادبیات و سایر قلمروهای دانش و معرفت. بخش دوم تعریف او نمایانگر تمایز بنیادین ادبیات تطبیقی از دو دیدگاه مکتب فرانسوی و مکتب امریکایی است. الخطیب در این تعریف به دنبال آن است که چشم‌انداز گسترده‌تری از پژوهش‌های تطبیقی به دست دهد و بدین ترتیب با معرفی مکتب امریکایی در آثار خود، نماینده این مکتب در جهان عرب شد. الخطیب در نهایت در اهمیت ادبیات تطبیقی می‌گوید: «توجه صرف به تاریخ ادبیات بدون اهتمام به تطبیق و ادبیات سایر ملل، موجب خودباختگی فرهنگی می‌شود و حال آنکه ادبیات تطبیقی ضمن رهایی ادبیات ملی از انزوا، راهی است به سمت شناخت ملل دیگر و معرفی فرهنگ و ادبیات خود به دیگری. آشنایی با ادبیات بیگانگان و مقایسه آن با ادبیات خویش به کاهش تعصب نسبت به زبان و ادبیات ملی می‌انجامد و تفاهم میان ملت‌ها را افزایش می‌دهد» (همان ۷۴). ادبیات تطبیقی همچنین ابزاری است در جهت شناخت ادبیات ملل مختلف از طریق آشنایی با وجوه اشتراک و اختلاف بین آنها، که در نهایت به تثبیت هویت ملی و فرهنگ بومی منجر می‌شود (همان ۸۶).

۶.۳ تاریخچه ادبیات تطبیقی

۱.۶.۳ پیدایش ادبیات تطبیقی در غرب

ادیبان به اتفاق، فرانسه را مهد ادبیات تطبیقی در معنای علمی آن می‌دانند زیرا در این کشور بود که نخستین بار آبل ویلمن^۱ فرانسوی در سخنرانی‌های خود به سال ۱۸۲۷ اصطلاح ادبیات تطبیقی را به کار برد (الخطیب ۱۹۸۳: ۷۶/۱). حسام الخطیب نیز معتقد

^۱ François Abel Villemain (۱۷۹۰-۱۸۷۰) یکی از استادان دانشگاه سوربن در درس تاریخ ادبیات فرانسه بود. درس‌های او در سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۲۹ با عنوان فهرست آثار ادبی فرانسه در قرن هجدهم در چهار جلد منتشر شد. ویلمن در این درس‌ها بارها از اصطلاحات «فهرست تطبیقی»، «مطالعات تطبیقی» و «تاریخ تطبیقی» استفاده کرد و اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را برای نخستین بار به کار برد (حدیدی ۱۱).

است پژوهشگران فرانسوی اولین کسانی‌اند که این روش جدید را در تحقیقات ادبی رواج دادند. وی ضمن تأکید بر پیشگامی آبل ویلمن در به‌کارگیری این اصطلاح، به پژوهش‌های پیش از وی در حیطه فعالیت‌های تطبیقی نگاهی ریزبینانه داشته است. وی در این باره می‌گوید: «اگر در پژوهش‌هایی که دو دهه پیش از ویلمن انجام شده نگاهی تأمل‌آمیز داشته باشیم درخواهیم یافت که بذر اولیه این نهال در کتاب *درباره آلمان* (۱۸۱۰) نوشته مدام دستال^۱ است. او در این کتاب یکی از اولین پل‌های فکری و اجتماعی را بین کشورهای اروپایی مجاور ایجاد کرد. وی در این کتاب می‌گوید: "ملت‌ها باید با هم ارتباط داشته باشند و از اندیشه‌ها و دستاوردهای یکدیگر استقبال کنند و از این طریق بیشترین بهره را ببرند" ...» (همان ۹۵). البته الخطیب در ادامه اذعان می‌دارد که «تلاش‌های مدام دستال گرچه بذر اولیه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی را در خود داشت ولی پایه و اساس علمی و پژوهشی نداشت. بعد از گذشت دو دهه از کتاب *درباره آلمان*، ادبیات تطبیقی با بحث ویلمن درباره مسئله «تأثیر و تأثر در ادبیات» شکل پژوهشی به خود گرفت» (همان جا).

همان‌طور که می‌دانیم «در این سال‌ها بود که ژوزف تکست^۲ از پایان‌نامه دانشجویی خود با عنوان «روسو و اصول جهانی وطنی ادبی» دفاع کرد. این رساله نخستین پژوهش جدی و عالمانه درباره ادبیات تطبیقی در فرانسه به شمار می‌آید» (گویارد ۳). الخطیب همچنین به نقش این تطبیقگر برجسته و حماسه‌آفرینی وی در عرصه پژوهش‌های

^۱ Medam Destaal (۱۷۶۶-۱۸۱۷) یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های ادبیات تطبیقی مکتب فرانسه است. وی اولین پل‌های فکری و اجتماعی را بین کشورهای اروپایی مجاور ایجاد کرد. کتاب *درباره آلمان* مدام دستال، بذر اولیه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی را در خود داشت. وی در آن کتاب، تصویر مثبتی از آلمان ارائه داد و فرهنگ و دستاوردهای ادبی آلمان را به تصویر کشید و بدین صورت، اولین تصویرشناسی را او به عرصه پژوهش‌های تطبیقی آورد (عبود ۳۷۲).

^۲ Joseph Taxt؛ کتاب *ژان ژاک روسو و اصول جهانی ادبیات* تألیف وی، اولین کتاب علمی و روشمند در عرصه ادبیات تطبیقی در جهان شمرده می‌شود. این رساله نخستین پژوهش جدی و عالمانه درباره ادبیات تطبیقی در فرانسه به شمار می‌آید (گویارد ۳). برخی تطبیقگران وی را پدر ادبیات تطبیقی می‌خوانند زیرا معتقدند پژوهش‌های او، در سیر تطورات برحسب تحولات ملل و تفاوت اوضاع اجتماعی آنها افق گسترده و نگاه جامعی از ادبیات تطبیقی پیش چشم نهاد (الخطیب ۱۹۹۹: ۹۵).

تطبیقی و فعالیت‌های او در این زمینه اشاره می‌کند و می‌گوید: «ژوزف اولین کسی است که اداره انجمن لیون را که در سال ۱۸۹۶ تأسیس شد برعهده گرفت. وی پژوهش‌های ژرفی را که در عرصه ادبیات تطبیقی به انجام رسانیده بود، در سال ۱۸۹۸ در کتابی با عنوان پژوهش‌هایی در ادبیات اروپایی جمع‌آوری کرد. ژوزف در ادبیات تطبیقی حماسه‌آفرینی کرد و تأثیرات عمیقی برجای نهاد» (۱۹۹۹: ۹).

وان تیئگم^۱ دیگر تطبیقگر فرانسوی است که الخطیب از وی و فعالیت‌هایش یاد می‌کند و او و همکارانش را پایه‌گذاران مکتب فرانسه، اولین مکتب ادبیات تطبیقی می‌خواند: «با آنکه واپسین سال‌های سده نوزدهم پژوهش‌های علمی گسترده‌ای در حوزه ادبیات تطبیقی به خود دید ولی در دهه‌های آغازین سده بیستم بود که نخستین کتاب علمی در باب ادبیات تطبیقی در غرب نگاشته شد. نویسنده این کتاب، وان تیئگم، یکی از استادان بزرگ ادبیات تطبیقی در فرانسه بود. وی بحث‌های روشمندی را درباره ادبیات تطبیقی آغاز کرد و بعد از یک دهه، بحث مهمی را در زمینه مشخص نمودن مرزهای ادبیات تطبیقی تحت عنوان ترکیبی در تاریخ ادبیات: ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی مطرح ساخت. پژوهش‌های تیئگم در مجله ادبیات تطبیقی که بالدنسپرزه^۲ و همکارانش در سال ۱۹۲۱ تأسیس کرده بودند چاپ شد. وی در سال ۱۹۳۱ کتاب ادبیات تطبیقی را منتشر کرد؛ کتابی که تا امروز مرجع مهمی در نظریه ادبیات تطبیقی محسوب می‌شود و به زبان‌های مختلفی از جمله عربی ترجمه شده است. از معاصران وی که در ارائه تعریفی علمی از ادبیات تطبیقی نقش چشمگیری داشته‌اند می‌توان از

^۱ Paul Van Tieghem (۱۸۷۱-۱۹۴۸) منتقد ادبی فرانسوی و متخصص ادبیات تطبیقی و زبان‌های رومیایی بود که ابتدا به جنبه‌های گوناگون ادبیات تطبیقی توجه داشت و راهکارهای بعدی آن را که تا امروز به کار می‌رود تدوین کرد؛ تطبیقگری که آثارش نه فقط درباره اعتلای ادبیات تطبیقی و جایگاه آن در دانشگاه، بلکه همچنین رستاخیزی برای زبان فرانسه بود که این آثار به آن زبان نوشته شده بود (ولک ۱۳۹۱: ۳۰).

^۲ Fernand Baldensperger (۱۸۷۱-۱۹۵۸) از بنیان رسته ادبیات تطبیقی و تاریخ‌ادبیات‌دان فرانسوی است. پژوهشگران وی را پایه‌گذار مفهوم «تأثیر و تأثر» در مکتب فرانسه می‌خوانند. او در سال ۱۹۰۴ کتابی با عنوان گوته در فرانسه تألیف کرد و به دنبال آغاز به کار کرسی ادبیات تطبیقی در سربن در سال ۱۹۱۰ استاد ادبیات تطبیقی شد. به همت این تطبیقگر برجسته و همکاران وی بود که نخستین مکتب ادبی تطبیقی در جهان، یعنی «مکتب تطبیقی فرانسه» پدید آمد (الخطیب ۱۹۹۹: ۲۸).

فرنان بالدنسپرژه، پل هازار^۱، ژان ماری کاره^۲ و ماریوس فرانسوا گویارد (گی یار)^۳ نام برد. به همت این تطبیقگران برجسته و همکاران ایشان بود که نخستین مکتب ادبی تطبیقی در جهان، یعنی مکتب تطبیقی فرانسه پدید آمد؛ مکتبی که تا اواسط سده بیستم تنها مکتب تطبیقی رایج در جهان بود» (همان ۱۰۲-۱۰۳). به‌رحال حسام الخطیب تنها پژوهشگری نیست که این مطالب را بیان کرده بلکه دیگران نیز به‌ویژه محمد غنیمی هلال در کتاب مشهورش *ادبیات تطبیقی* از آنها سخن رانده‌اند.

۲.۶.۳ پیدایش ادبیات تطبیقی در جهان عرب

حسام الخطیب در این باره معتقد است که نظریه ادبیات تطبیقی یک نظریه جدید است، از این جهت که شاخه‌ای از انواع ادبی است که به‌معنای روابط بین‌المللی ادبیات‌ها و دادوستد اندیشه‌ها و پیوند ادبیات با هنرها و دانش‌های زیباست و بر این باور است که اگرچه اشاره‌ای گذرا به این‌گونه تأثیرات، در گذشته بیابیم، شاهد مضمونی نظیر این تعریف - یعنی روابط تأثیر و تأثر - نبوده‌ایم. وی مهم‌ترین دلایل ضعف مبادلات فکری و ادبی در جهان عرب در گذشته را تعصب شدید آنها نسبت به زبان خود می‌داند و اینکه آنها ادبیات خود را دارای ویژگی‌های خاص و منحصربه‌فردی قلمداد می‌کردند، به‌گونه‌ای که تصور تأثیر و تأثر و آمیختگی با ادبیات ملل دیگر

^۱ Paul Hazard یکی از استادان بزرگ ادبیات تطبیقی در فرانسه بود. وی به کمک همکارانش در سال ۱۹۲۱ مجله *ادبیات تطبیقی* را بنیان گذاشت و بحث‌های روشمند درباره ادبیات تطبیقی را آغاز کرد. این مجله، گستره وسیعی را برای فعالیت‌ها و پژوهش‌های ادبیات تطبیقی فراهم ساخت (همان ۱۰۲).

^۲ Jean Marie Carré (۱۸۸۷-۱۹۵۸) استاد گویارد و معرف بعد جدیدی در ادبیات تطبیقی از منظر تصویرشناسی بود (گویارد ۳۳). برخی تطبیقگران وی را سردمدار علم تصویرشناسی معرفی می‌کنند. او بحث مهمی را در زمینه مشخص نمودن مرزهای ادبیات تطبیقی تحت عنوان «ترکیبی در تاریخ ادبیات: ادبیات تطبیقی و ادبیات عمومی» مطرح ساخت (الخطیب ۱۹۹۹: ۱۰۲). وی در واپسین سال‌های دهه چهل میلادی برای تدریس و آموزش ادبیات تطبیقی، در مصر حضور داشته است (مکی ۷۷).

^۳ Marius-François Guyard (۱۹۲۱-۲۰۱۱) یکی از اندیشمندان بنام فرانسوی در حیطه ادبیات تطبیقی است که ادبیات تطبیقی را شاخه‌ای از تاریخ ادبیات به حساب می‌آورد و معتقد بود که وظیفه پژوهشگر ادبیات تطبیقی، بررسی روابط و مبادلات ادبی بین ملت‌هاست. به اعتقاد او ادبیات تطبیقی در اصل، تاریخ ادبیاتی است که روابط بین ادبیات‌ها و ابزارهای تأثیر و تأثر را بررسی می‌کند (الخطیب ۱۹۹۹: ۲۲).

برایشان دشوار می‌نمود. او کم‌توجهی به زبان‌های بیگانه و مسئله ترجمه را از دیگر عوامل ضعف فعالیت در زمینه دادوستدهای ادبی می‌داند (همان ۷۹).

اگر دوره‌های گذشته را به سوی دوره معاصر پشت سر بگذاریم در خواهیم یافت که ارتباطات میان ملت‌ها بیش از گذشته تثبیت می‌شود و اشتیاق پژوهشگران به آشنایی با ادبیات ناشناخته دیگر ملت‌ها افزایش می‌یابد و سفرها و ترجمه‌ها زیاد می‌شود و توجه به یادگیری زبان‌های بیگانه بیشتر می‌شود. بی‌شک گسترش ترجمه و تسلط بر زبان‌ها دو ابزار ضروری برای نزدیک شدن به مسئله تبادلات ادبی و تطبیق‌گری میان ادبیات و فرهنگ‌های مختلف است. از جمله تطبیق‌گری‌های جهان عرب در دوره جدید کوشش‌های این ادیبان و پژوهشگران است: رفاعه طهطاوی (۱۸۰۱-۱۸۷۳)، فارس الشدیاق (۱۸۰۱-۱۸۸۷)، علی مبارک (۱۸۲۳-۱۸۹۳) و سلیمان البستانی (۱۸۵۶-۱۹۲۵). اما تلاش‌های این افراد و امثال آنها تلاش‌های اولیه بود و چارچوب نظری و شیوه علمی نداشت (همان ۱۵۲). اما آنچه مهم است این است که آثار پیشگامان نهضت ادبیات تطبیقی - در کنار آثاری که متعاقباً در دهه ۱۹۲۰ و اوایل دهه ۱۹۳۰ نگاشته شد - دست‌کم از دو جنبه در پیدایش این رشته مؤثر بوده‌اند:

۱. آنان در اوایل کار تلاش کردند توجه محافظه‌کارانی را که مخالفتشان دور از انتظار نبود به نظریه تأثیر و ارتباط متقابل جلب کنند. این نظریه را پیشگامان نهضت در فضایی مطرح می‌کردند که در آن سنت‌گرایی ادبی و احساس برتری دست‌کم در قلمرو شعر غالب بود. در میان این پیشگامان، الخالدی و البستانی سخت طرفدار مطالعه تأثیرات و روابط ادبی - تاریخی بودند و در نتیجه روند فکری آنان به رشته ادبیات تطبیقی از همه نزدیک‌تر بود.
 ۲. «الخالدی و البستانی با ارائه مستندات کافی ثابت کردند که دامنه روابط خارجی ادبیات مدرن عرب به مراتب گسترده‌تر از آن است که در گذشته تصور می‌شده و این دامنه وسیع نیازمند روش جدیدی در مطالعات ادبی است» (الخطیب ۱۳۹۰: ۱۴۰).
- تلاش این پیشگامان، در زمینه‌سازی برای پیدایش و رشد این شاخه ادبی به تألیف اولین کتاب ادبیات تطبیقی در جهان عرب یعنی *تاریخچه دانش ادبیات در اروپا و*

جهان عرب، و ویکتور هوگو منجر شد. این کتاب تألیف روحی بن یاسین الخالدی (۱۸۶۴-۱۹۱۳) است که در سال ۱۹۰۴ منتشر شد و تحت تأثیر مکتب فرانسه، تمام شرایط ادبیات تطبیقی نظریه فرانسوی در آن رعایت شده است. حسام الخطیب وی را پیشگام پژوهش‌های ادبیات تطبیقی در جهان عرب می‌داند زیرا «کتاب مذکور بیانگر توجه علمی روحی الخالدی به پژوهش‌های تطبیقی و دیدگاه نقادانه او در پرتو نظریه فرانسوی ادبیات تطبیقی است» (۱۹۹۹: ۱۱۵).

با مراجعه به منابع تاریخی روشن می‌شود که پژوهشگران عرب به این کتاب توجه کردند، تا اینکه حسام الخطیب نیز با انتشار مقاله‌ای با عنوان «روحی الخالدی پیشگام ادبیات تطبیقی» در مجله المعرفة، آن را مورد توجه قرار داد؛ چراکه پس از خالدی توجه به پژوهش‌های تطبیقی به‌ویژه در مصر افزایش یافت و اندک اندک گرایش‌هایی برای تطبیق‌گری میان ادبیات عرب و دیگر انواع ادبیات ظهور یافت. حسام الخطیب در کتاب *گستره عربی و جهانی ادبیات تطبیقی* با رعایت تسلسل زمانی از این پژوهش‌ها نام می‌برد. وی در بخش پایانی کتاب، به تحولات و آثاری که از دهه سی تا دهه نود، پژوهشگران به جهان عرب تقدیم داشته‌اند و گاه نقد بعضی از این آثار می‌پردازد. حسام الخطیب در سه فصل تحت عنوان‌های «آغاز تألیفات و پژوهش‌ها»، «از آغاز تا تأسیس» و «مرحله تکامل و گوناگونی مکاتب» به بررسی محتوایی آثار و تألیفات تطبیق‌گران پرداخته است و در خلال سخنانش به کنفرانس‌ها و همایش‌هایی که در کشورهای عربی برگزار شده است اشاره می‌کند.

در دهه سوم قرن بیستم فعالیت‌های گسترده‌ای صورت گرفت و درباره رابطه ادبیات عرب و ادبیات ملل دیگر مقالات متعددی در مصر منتشر شد که از جمله آنها می‌توان از سلسله مقالاتی یاد کرد که عبدالوهاب عزّام (۱۸۹۳-۱۹۵۹) در مجله *الرسالة* انتشار داد و در این مقالات به پژوهش‌های تطبیقی میان ادبیات عربی و فارسی پرداخت (همان ۱۸۱). ویژگی این مقالات، تعمق، احاطه بر موضوع و روشمند بودن است به‌گونه‌ای که شایسته است آنها را پایه و اساس گرایش‌های تطبیقی در عرصه ادبیات تطبیقی جهان عرب قلمداد کرد. نکته مهم این است که او در این مقالات «ادبیات

تطبیقی» را به‌عنوان یک اصطلاح تخصصی به کار نگرفته بود تا اینکه خلیل هنداوی (۱۹۰۶-۱۹۷۶) برای نخستین بار در اواخر دهه ۱۹۳۰ آن را به کار برد (همان ۱۸۲). این درحالی است که منابع مربوط به تاریخ ادبیات تطبیقی در جهان عرب همگی بر این مسئله اتفاق نظر دارند که پیشگامی اصطلاحی و نظری ادبیات تطبیقی متعلق به ادیب و پژوهشگر مصری فخری ابوالسعود است چراکه در سال ۱۹۳۶ در مجله *الرسالة* مقالاتی منتشر ساخت و به مقایسه ادبیات عربی و انگلیسی و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن دو پرداخت اما روابط تاریخی را در پژوهش‌های خود نادیده گرفت (عامر ۱۹۸۳: ۱۸/۲).

با مراجعه به متن هنداوی درباره اصطلاح ادبیات تطبیقی و مفهوم آن روشن می‌شود که وی این اصطلاح را آگاهانه به کار برده و درباره مفهوم آن بحث کرده و میان آن و مقایسه‌های کلی قدیمی تمایز قائل شده است و حتی از دقیق نبودن معادل عربی آن سخن رانده و چند اصطلاح پیشنهادی ارائه کرده است (الخطیب ۱۹۹۱: ۲۶۱) اما فخری ابوالسعود در مقالات تطبیقی خود به نظریه‌های ادبیات تطبیقی توجهی نداشت و او حتی یک هم بار به مفهوم اصطلاح ادبیات تطبیقی اشاره نکرده و به احتمال زیاد عنوان کوچک برخی مقالات وی، «از ادبیات تطبیقی» را نیز سردبیر مجله انتخاب می‌کرده و متعلق به خود او نبوده است (نجم ۶۰). حُسام الخطیب در اثبات پیشگامی هنداوی تلاش‌های زیادی کرده که شایان ذکر است:

مقاله عطیه عامر با عنوان «تاریخ ادبیات تطبیقی در مصر» که در سال ۱۹۸۳ منتشر شده است، تاکنون یکی از منابع اصلی درباره اصطلاح «ادبیات تطبیقی» در زبان عربی به شمار می‌آید. در این پژوهش پیشگام، درباره تاریخچه این رشته، عامر از فخری ابوالسعود به‌عنوان اولین پژوهشگری نام می‌برد که از اصطلاح «ادبیات تطبیقی» استفاده کرده است و به مقاله‌ای از او با عنوان «درباره ادبیات تطبیقی؛ تأثیرات خارجی در ادبیات عربی و انگلیسی» اشاره می‌کند که در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۶ در مجله *الرسالة* منتشر شده است. این توضیح همچنان معتبر بود تا اینکه الخطیب در سال ۱۹۸۸ به بررسی کامل مجله *الرسالة* پرداخت. در این بررسی مشخص شد که در همان سال، پیش از مقاله ابوالسعود، مقاله‌ای در چهار بخش به قلم خلیل هنداوی با عنوان «پرتوی نوین بر

جنبه‌ای خاص از ادبیات عربی: تعامل اعراب با ادبیات تطبیقی از طریق تلخیص بوطیق‌ای ارسطو توسط ابن رشد، فیلسوف عرب» در *الرساله* چاپ شده بود. با مقایسه این دو عنوان و این دو مقاله به نتایج زیر رسیدم:

۱. هنداوی را باید از نظر زمانی پیشگام محسوب کرد، چون مقاله او در ۸ ژوئن ۱۹۳۶ منتشر شد در حالی که مقاله ابوالسعود سه ماه بعد، یعنی در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۶ به چاپ رسیده بود.

۲. از نظر روش‌شناسی نیز هنداوی بر ابوالسعود تقدم دارد، چون در مقدمه مقاله‌اش به تحلیل اصطلاح ادبیات تطبیقی پرداخته است.

هنداوی با دیدگاهی تقریباً عینی به اهمیت رویکرد تطبیقی بین ادبیات‌های مختلف اشاره می‌کند و می‌گوید که اعراب در این زمینه تجربه محدودی دارند و اثر ابن رشد درباره بوطیق‌ای ارسطو را به‌عنوان نمونه برجسته آن برمی‌شمرد. او توجه خوانندگان را به مقایسه‌های درون‌مرزی و برون‌مرزی جلب می‌کند و در نهایت از پژوهشگران عرب می‌خواهد که در این مسیر گام بردارند و تصور برتری مطلق ادبیات عرب را از سر بیرون کنند. هنداوی درباره اصطلاح ادبیات تطبیقی نیز سخن می‌گوید و خواهان وضع واژه یا اصطلاح بهتری برای این رشته می‌شود مانند «ادبیات از طریق مقایسه» یا «مطالعه ادبیات بر مبنای مقایسه». وی ادبیات تطبیقی را شاخه ادبی جدیدی می‌داند که به بررسی ویژگی‌های ادبیات هر ملت با ادبیات ملت‌های دیگر می‌پردازد و نشر و توسعه «ادبیات تطبیقی» را رسالت ادبیات می‌خواند و آن را ابزاری برای رهایی از عزلت و پیوند ادبیات ملل قلمداد می‌کند (الخطیب ۱۹۸۴: ۴-۴۵).

این در حالی است که ابوالسعود از اصطلاح ادبیات تطبیقی فقط در عنوان‌های فرعی مقاله مذکور و چند مقاله دیگر استفاده کرده و در متن نوشتار خود هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است (الخطیب ۱۳۹۰: ۱۴۲). در این زمینه عطیه عامر [نیز] اقرار می‌کند که فخری ابوالسعود در پژوهش‌های خود به روابط تاریخی میان دو ادبیات توجهی نمی‌کرد و تنها به پژوهش در زمینه روابط زیباشناختی میان دو ادبیات توجه می‌کرد؛ به این معنا که وی از پیروان گرایش نقدی در پژوهش ادبیات تطبیقی بود (عامر، ۱۹۸۳:

۱۹). حسام الخطیب در ادامه می‌گوید: پس از پژوهش‌های دقیق به این نتیجه رسیدم که عنوان فرعی «ادبیات تطبیقی» را سردبیر مجله *الرساله* به مقاله ابوالسعود افزوده است، چون به‌ندرت پیش می‌آمد که مقاله‌ای را به چاپ برساند و آرایه‌های ویرایشی از قبیل «در ادبیات عرب»، «در ادبیات، داستان و نمایشنامه فارسی و عربی» بدان نیفزاید. البته شواهد دیگری در دست است که نشان می‌دهد روایت عطیه عامر از قضاوت‌های عجولانه خالی نیست. به‌عنوان مثال به گفته عامر آخرین بخش مقاله ابوالسعود با عنوان فرعی «ادبیات تطبیقی» در پایان سال ۱۹۳۶ منتشر شده است درحالی‌که آخرین بخش مقاله او با عنوان «تفاوت و شباهت ادبیات عربی و ادبیات انگلیسی» در ۲۷ ژوئن ۱۹۳۷ منتشر شده بود. معلوم نیست که سردبیر *الرساله* به چه دلیل پس از انتشار این مقاله دیگر از عنوان فرعی «ادبیات تطبیقی» استفاده نمی‌کند و این اصطلاح تا سال ۱۹۵۳ که انتشار *الرساله* در پی انقلاب سال ۱۹۵۲ در مصر برای نخستین‌بار متوقف شد، کاملاً از این نشریه حذف می‌شود (الخطیب ۱۳۹۰: ۱۴۳).

در هر صورت حسام الخطیب مجله *الرساله* را اولین مجال نمایش «ادبیات تطبیقی»، دهه چهارم قرن بیستم را مرحله تأسیس اصطلاح ادبیات تطبیقی و فخری ابوالسعود را ستاره درخشان این شاخه ادبی در این دهه قلمداد می‌کند (۱۹۹۹: ۱۸۳).

۷.۳ مکتب‌های ادبیات تطبیقی از دیدگاه حسام الخطیب

در دهه هشتاد میلادی در ادبیات تطبیقی جهان عرب، تغییر چشمگیری رخ داد که عبارت بود از ورود مکتب امریکایی با آثار حسام الخطیب. دکتر الخطیب نخستین پژوهشگر عربی است که توجه تطبیق‌گران عرب را به مفهوم ادبیات تطبیقی از دیدگاه هنری رماک جلب کرد. حسام الخطیب به‌عنوان نماینده نظریه امریکایی ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب‌زبان، در آثار خود با معرفی و تشریح آرا و اندیشه‌های تطبیق‌گران پیشگام مکتب امریکایی همچون رنه ولک و هنری رماک، جهان عرب را تا حدودی با مبانی و اصول این مکتب آشنا کرد. وی ضمن آنکه همچون بسیاری دیگر از تطبیق‌گران، رنه ولک را مؤسس نظریه امریکایی ادبیات تطبیقی می‌داند، به بررسی

دیدگاه‌های وی می‌پردازد. او با الهام گرفتن و تأثیرپذیری از اندیشه و آرای رنه ولک اذعان می‌دارد که ادبیات، پدیده‌ای جهانی و کلیتی در عرصه تخیل هنری است و ماندن در حصار تنگ تأثیر و تأثر مکتب فرانسه موجب رکود می‌شود: «رنه ولک بر این باور است که محدود کردن ادبیات تطبیقی به بررسی دادوستد خارجی ادبیات ملت‌ها بی‌تردید به نتایج تأسف‌بار می‌انجامد. در این صورت ادبیات تطبیقی، از لحاظ موضوع، مجموعه پراکنده‌ای از قطعات بی‌ارتباط به یکدیگر خواهد بود؛ شبکه روابطی که مدام می‌گسلند و از کل‌های معنی‌دار جدا می‌شوند. تطبیقگر به این معنای محدود، از تحقیق در تمامیت اثر هنری واحد منع می‌شود زیرا ارزش هیچ اثر هنری را نمی‌توان تا آنجا تقلیل داد که صرفاً به تأثیرپذیری آن از بیگانه و تأثیرگذاری آن بر بیگانه منحصر شود» (همان ۴۷).

الخطیب در ادامه به دیدگاه رنه ولک نسبت به ادبیات تطبیقی اشاره می‌کند که قائل به حذف مرزهای ساختگی بین شاخه‌های مختلف ادبی و هنری است و این نگرش را حاصل انعطاف‌پذیری مکتب امریکا و مبانی نظری آن می‌داند: «در دید رنه ولک تاریخ ادبیات، نقد و ادبیات تطبیقی سه شاخه ادبی لاینفک در پژوهش‌های تطبیقی محسوب می‌شوند که پژوهش‌های تطبیقی بدون توجه به آنها تحقق نمی‌یابد. وی ادبیات تطبیقی را مطالعه دو سویه‌ای می‌داند. او در تعریف ادبیات تطبیقی، آن را مطالعه ادبیات فراتر از حدود یک کشور خاص، و مطالعه روابط میان ادبیات از یک سو و عرصه‌های باور و شناخت مانند هنرها و علوم انسانی از سوی دیگر می‌داند» (همان ۴۹). در نهایت حسام الخطیب طی یک جمع‌بندی در تعریف مکتب امریکایی چنین می‌گوید: «در مکتب امریکایی، حیطه ارتباطات و تأثیرات ادبی، یکی از زمینه‌های عمده پژوهشی در ادبیات تطبیقی دانسته می‌شود منتها از منظری فراخ‌تر؛ بدین‌سان که در یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و پذیرفته می‌شود که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همه انسان‌هاست و بیشتر بر آن است که ادبیات به‌عنوان پدیده جهانی و در ارتباط با دیگر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی شود. این مکتب نه‌تنها روند ادبیات تطبیقی را از تاریخ‌گرایی به نظریه و نقد ادبی تغییر داد بلکه با تأکید بر تمامیت ادبیات، حوزه تحقیق در این شاخه از دانش بشری را که قبلاً

فقط به ادبیات اروپا و امریکای شمالی محدود بود توسعه بخشید و ادبیات شرق به‌خصوص ادبیات چین، هند، ژاپن و کشورهای اسلامی را نیز دربرگرفت. در دهه‌های بعد، افق دید ادبیات تطبیقی همچنان گسترش یافت» (همان ۴۵).

رشته تخصصی رنه ولک، نقد و تاریخ ادبیات بود، لذا آن‌چنان که همتایش هنری رماک، دیگر تطبیقگر مکتب امریکایی، به بررسی و پژوهش پیرامون ادبیات تطبیقی پرداخت، در این نوع ادبی فرو نرفت. رماک خواه از خلال تدریس دانشگاهی و خواه از خلال کنفرانس‌های ادبی، تلاش‌های گسترده‌ی روشمندی در حوزه ادبیات تطبیقی انجام داد (همان ۴۷). لذا الخطیب در بسیاری از سخنان و دیدگاه‌های خود درباره ادبیات تطبیقی به آرا و اندیشه‌های وی استناد می‌کند. الخطیب با تعریف جامع رماک از ادبیات تطبیقی به معرفی این شاخه ادبی از منظر «نظریه امریکایی» پرداخته و سپس مفاهیم مهم پژوهش‌های تطبیقی را براساس دیدگاه‌های وی بررسی می‌کند: «ادبیات تطبیقی یعنی مطالعه ادبیات در آن سوی مرزهای یک کشور خاص و مطالعه رابطه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش بشری چون هنرها (نقاشی، پیکرتراشی، معماری و موسیقی)، فلسفه، تاریخ، علوم اجتماعی (سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و ...) و علوم و ادیان و ... به اختصار می‌توان گفت که ادبیات تطبیقی یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش انسانی» (همان ۵۰). رماک با ارائه این تعریف نوین از ادبیات تطبیقی که بیشتر تطبیقگران امریکایی آن را پذیرفته‌اند، میان ادبیات تطبیقی به‌دلیل ماهیت بینارشته‌ای آن و سایر دانش‌های بشری ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد و بدین ترتیب تثبیت‌کننده دیدگاه‌های مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی شد. در ادامه به بررسی و تبیین دیدگاه‌های وی به نقل از حسام الخطیب خواهیم پرداخت.

۱.۷.۳ ادبیات تطبیقی؛ مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای ملی

الخطیب بر این بخش از تعریف طرفداران مکتب فرانسه مبنی بر اینکه ادبیات تطبیقی به‌مثابه مطالعه ادبیات فراتر از مرزهای ملی است صحنه می‌گذارد ولی در ادامه اذعان می‌دارد که در کاربرد عملی ادبیات تطبیقی تفاوت‌های مهمی از نظر تأکید نسبی

بر مباحث مختلف وجود دارد: «مکتب فرانسه به حمایت از مسائلی گرایش دارد که بر پایه شواهد حقیقی حل‌شدنی‌اند (این شواهد اغلب شامل اسناد و مدارک شخصی است). پیروان این مکتب تمایل دارند که نقد ادبی را از قلمرو ادبیات تطبیقی جدا کنند و به مطالعاتی که صرفاً رویکرد مقایسه‌ای دارند و تنها به شباهت‌ها و تفاوت‌ها اشاره می‌کنند با دیده تحقیر می‌نگرند. کاره و گویند (گی‌یار) حتی در مورد مطالعات تأثیری هشدار می‌دهند زیرا این قبیل مطالعات، به اعتقاد آنان بسیار مبهم و نامعلوم‌اند. این پژوهشگران ما را ترغیب می‌کنند که به مسائلی چون پذیرش، واسطه‌ها، سفر خارجی و نگرش‌ها نسبت به یک کشور در ادبیات کشور دیگر در یک برهه زمانی معین توجه کنیم. این دو محقق، برخلاف وان تی‌نگم نسبت به تلفیق‌های گسترده ادبیات اروپایی نیز بسیار محتاط‌اند زیرا این تلفیق‌ها را ناشی از دانش سطحی به‌ظاهر جذاب، ساده‌انگاری‌های خطرناک و استدلال‌های پیچیده نامطمئن می‌دانند» (همان ۵۱).

حسام الخطیب مکتب فرانسه را بر پایه «پژوهش‌های تأثیر و تأثر» و «اجتناب از بررسی زوایای هنری و زیباشناختی» می‌داند و می‌گوید: «آن دسته از پژوهش‌های تطبیقی که متکی بر مسئله تأثیر و تأثر نیست، فرصت بیشتر و مناسب‌تری را برای تطبیقگر در زمینه تفسیر و ارزیابی هنری آثار ادبی فراهم می‌سازد حال آنکه توجه صرف به مسئله تأثیر، مانعی است در راهیابی به جوهر و اساس آثار ادبی.» الخطیب ضمن انتقاد از نگاه صرفاً امنیتی و محافظه‌کارانه فرانسوی‌ها به مسئله تأثیر و تلاش برای اثبات آن و دید بسیار محتاطانه به تلفیق، یادآور می‌شود که چنین نگرشی پژوهشگر را از شرح و توصیف ماهیت اثر ادبی بازمی‌دارد. وی در ادامه تأکید می‌کند که پژوهشگر تا زمانی که بر تمام حقایق یک امر آگاه نباشد و از درستی یا نادرستی آن مطمئن نشده باشد نمی‌تواند به پژوهش خود ادامه دهد: «اگر یک نسل به تمام اطلاعات درباره یک نویسنده یا یک موضوع دست یابد، همان حقایق همواره و به‌ضرورت، موضوع تفسیرهای متفاوت نسل‌های مختلف خواهد بود. در تحقیق و پژوهش، باید در حد معقول احتیاط کرد اما پژوهش نباید در پی کمال‌گرایی‌های موهوم، کارآیی‌اش را از دست بدهد» (همان ۵۲). رماک در مقاله خود تحت عنوان «تعریف و عملکرد ادبیات

تطبیقی^۱ می‌افزاید که تلفیق [به‌عنوان بستر شکل‌گیری علوم میان‌رشته‌ای] راهی است برای رهایی ادبیات از انزوا و تأثیر گذاشتن در سایر رشته‌ها. البته وصول به چنین هدفی را مستلزم جامع‌نگری و ژرف‌اندیشی می‌داند: «اگر آرزوی مشارکت در زندگی فکری و احساسی دنیا را داریم باید گاه‌گاهی دیدگاه‌ها و نتایج تحقیقات ادبی را کنار هم بگذاریم و از آنها به نتایج معنی‌دار و کاربردی برای سایر رشته‌ها، برای کشور، و در سطح گسترده‌تری برای جهان برسیم. خطرات جدی تعمیم‌های عجولانه که کاملاً واقعی‌اند، اغلب همچون سپری عمل می‌کنند که وسوسه بسیار انسانی محتاطانه عمل کردن را پنهان می‌کند؛ لذا تا زمانی که تمام اطلاعات لازم را به دست نیاورده‌ایم باید صبر پیشه کنیم، اما هرگز به همه اطلاعات دست نخواهیم یافت و این نکته‌ای است که از آن آگاهیم...» (رماک ۵۷).

الخطیب در ادامه مکتب فرانسه را محصور در جوانب ظاهری و خارجی ادبیات‌ها و غافل از زوایای ذاتی و زیباشناختی آثار می‌داند که در قید و بند چارچوب مشخص و روابط تاریخی است: «این مکتب به مسائل زیباشناختی و محتوایی آثار توجهی ندارد و تحلیل و ارزش‌گذاری را قربانی زوایای خارجی در پرتو روابط تاریخی می‌کند و پیوسته تلاش می‌کند نقد ادبی را از ادبیات تطبیقی دور کند» (۱۹۹۹: ۴۷). لذا الخطیب تطبیق‌گران را به گذر از بحث‌های ظاهری و بررسی ماده و جوهر آثار فرامی‌خواند و از اینکه از وسعت بخشیدن به زاویه دید در عرصه ادبیات تطبیقی اجتناب می‌ورزند آنها را سرزنش می‌کند. وی رابطه تأثیر و تأثر بین ادبیات‌ها را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی نمی‌داند و همواره تلاش می‌کند مباحث نقدی را به حوزه ادبیات تطبیقی وارد کند. وی سه شاخه را جزو ضروریات پژوهش‌های ادبی می‌خواند و می‌گوید: «تاریخ ادبیات، نظریه و نقد از انواع ادبی هستند که هریک به دیگری نیازمند است. ادبیات تطبیقی نیز جایگاهی بسان ادبیات ملی دارد که در پژوهش‌هایش از این سه شاخه ادبی فارغ نیست و بهره‌وری از آن، رهایی از مرزهای ساختگی در مسیر پژوهش را می‌طلبد»

1. Remak, Henry. "Comparative Literature, its Definition and Function". In *Comparative Literature, Method and Perspective*. Stalknecht & Horsd Frenz Eds. Carbondale: Southern Illinois University Press, 1971: 153-172.

(همان ۴۸). وی معتقد است ادبیات تطبیقی ابزار خاصی است برای بررسی زیباشناختی آثار ادبی: «ادبیت، زیباشناسی و هنر باید در کانون توجه این رشته باشد» (همان ۵۲).

۲.۷.۳ ادبیات تطبیقی؛ به مثابه مطالعه شاخه‌های ادبیات فراتر از مرزهای خود ادبیات

الخطیب در پرداختن به بخش دوم تعریفش، یعنی رابطه میان ادبیات و سایر حوزه‌های دانش بشری، اذعان می‌دارد که این امر، اختلاف روشن دو دیدگاه در بُعد عملی و تطبیقی است: «مسئله‌ای که با آن مواجه می‌شویم نه تفاوت ناشی از تأکید، بلکه تمایز بنیادی مکتب امریکایی و مکتب فرانسه است. وان تینگم و گویند (گی‌یار) در تنها پژوهش معاصر در زمینه ادبیات تطبیقی که تا این تاریخ به شکل کتاب نوشته شده است، درباره رابطه میان ادبیات و سایر حوزه‌ها (هنر، موسیقی، فلسفه، سیاست و ...) بحث نکرده‌اند و حتی فهرستی از این روابط ارائه نداده‌اند. بی‌تردید فرانسویان به موضوعاتی چون هنرهای تطبیقی علاقه‌مندند اما این موضوعات را خارج از حوزه ادبیات تطبیقی می‌دانند. برای این دیدگاه در مکتب فرانسه دلایل تاریخی وجود دارد. ادبیات تطبیقی [در مکتب فرانسه] با همه سختگیری‌ها در تقسیم‌بندی و مرزبندی آکادمیک، توانسته است در بیش از نیم‌قرن، جایگاهی متمایز و شناخته‌شده در دانشگاه‌های فرانسه داشته باشد دقیقاً به این دلیل که گستره وسیع‌تری از ادبیات را با محدودیت سنجیده‌ای ترکیب کرده است» (همان ۵۳). الخطیب ترس فرانسوی‌ها از تعامل وسیع را در این می‌بیند که آنها گسترش افق دید تطبیق‌گران و وسعت چارچوب پژوهش‌های تطبیقی را موجب سطحی‌نگری می‌دانند: «فرانسویان ظاهراً می‌ترسند که مطالعه روشمند رابطه ادبیات با شاخه‌های مختلف علوم انسانی، این رشته را در مظان اتهام قرار دهد و در هر حال برای پذیرش ادبیات تطبیقی به‌عنوان یک حوزه دانشگاهی قابل احترام، زیان‌بار باشد. حصار محدود مکتب فرانسه چگونه ضامن ژرفاندیشی تطبیق‌گر است؟ حال آنکه ادبیات تطبیقی با دایره وسیع فعالیت‌هایش، ردی است بر این تنگ‌اندیشی» (همان ۳۵).

وی سپس به بیان و معرفی اندیشه رماک می‌پردازد: «رماک بین این سخن که ادبیات تطبیقی مطالعه ادبیات فراسوی مرزهای ملی است و این که ادبیات تطبیقی به مثابه

مطالعه شاخه‌های ادبیات فراتر از مرزهای خود ادبیات است تفاوت قائل است» (همان ۵۳). الخطیب با استناد به اندیشه رماک، بر این باور است که شاخه‌های مختلف ادبی زیرمجموعه ادبیات ملی یک کشور و در حیطه ادبیات‌اند و رشته مستقل و خارج از محدوده قلمرو ادبیات نیستند که بتوان پژوهش‌ها درباره انواع یا مکاتب ادبی یک ادبیات ملی را جزو مطالعات تطبیقی به شمار آورد: «شاخه‌های ادبی مشکلات جدی را در مرزبندی به وجود آورده‌اند و محققان امریکایی تمایلی نشان نداده‌اند که به‌طور مستقیم به این مشکلات پردازند. درون‌مایه‌ها بخش جدایی‌ناپذیر و ذاتی ادبیات‌اند، نه فرعی و بیرونی. ذیل سرفصل‌های انواع ادبی و جریان‌های ادبی، پژوهش‌هایی درباره رمان امریکایی، رمان آموزشی آلمانی، نسل اسپانیایی سال ۱۹۹۸ و نمونه‌هایی دیگر از این دست را می‌بینیم. اما شرح انواع و جنبش‌ها و نسل‌های ادبی در یک کشور معین، حتی اگر ماهیت یکسانی داشته باشند به خودی خود تطبیقی نیست. در دیدگاه ما از ادبیات و تاریخ ادبی، مفاهیمی چون انواع ادبی، جنبش‌ها، مکاتب، نسل‌ها و غیره مفاهیم ضمنی ادبیات‌اند، و درون قلمرو ادبیات قرار دارند نه خارج از محدوده آن. اگر تمام پژوهش‌ها در زمینه مطالعه و نقد ادبی در حوزه ادبیات تطبیقی قرار بگیرند، اصطلاح ادبیات تطبیقی به‌عنوان اصطلاحی کمابیش همه‌شمول، تقریباً بی‌معناست» (همان ۵۴).

نکته شایان ذکر دیگر در این مجال آن است که هرچند تطبیق‌گران امریکایی رابطه تأثیر و تأثر بین ادبیات‌ها را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی نمی‌دانند و معتقدند که در مکتب فرانسه «تطبیق‌گر» طبق مبانی و اصول محدود مکتب، فقط می‌تواند منابع و تأثیرات و علت‌ها و معلول‌ها را بررسی کند و حتی از تحقیق در تمامیت اثر هنری واحد منع می‌شود، اما نکته‌ای که در این زمینه باید یادآور شد این است که نبودن تأثیر و تأثر بین ادبیات دو ملت در تعریف این مکتب [امریکایی] از ادبیات تطبیقی، هیچ وقت بدان معنا نیست که ادیب در انتخاب موضوع تطبیقی، آزادی مطلق دارد، بلکه در این زمینه باید تشابهاتی بین ادبیات دو ملت وجود داشته باشد (خضری ۲۵).

الخطیب نیز بر این باور است که وجود رابطه داخلی و خارجی بین ادبیات‌ها یا بین ادبیات با سایر شاخه‌های ادبی و هنری و علوم انسانی هرچند کفایت می‌کند، ولی هرگونه پژوهش ادبی را به صرف اینکه به بررسی زوایای زیباشناختی آثار می‌پردازد نمی‌توان زیرمجموعه بررسی‌های تطبیقی قرار داد، بلکه باید یادآور شد که تطبیق بین ادبیات و سایر شاخه‌های ادبی و علوم انسانی متضمن اصولی روشمند و سیستماتیک است. برای نمونه می‌توان گفت پژوهش صرف پیرامون منابع تاریخی نمایشنامه شکسپیر، در حوزه پژوهش‌های تطبیقی قرار نمی‌گیرد مگر هنگامی که پیرامون ادبیات کشور دیگری نیز بچرخد یا تاریخ و ادبیات دو قطب اصلی این پژوهش را شکل دهند (۱۹۹۹: ۵۴-۵۵).

شایسته است در پایان به این نکته نیز اشاره کنیم که «برخی تطبیق‌گران معاصر امریکایی، ادبیات تطبیقی را ادبیات اختلاف و تفاوت در مفهوم وسیع آن می‌پندارند و بدین سبب، پژوهش‌های مختلفی چون مقایسه بین ادبیات زن و مرد، ادبیات مارکسیستی و غیر مارکسیستی، ادبیات سفیدپوستان و ادبیات سیاه‌پوستان (امریکایی - افریقایی) و ... را نیز که در درون ادبیات یک کشور یا یک منطقه انجام می‌شود در حوزه ادبیات تطبیقی به شمار می‌آورند» (همان ۱۱۵).

۳.۷.۳ انعطاف‌پذیری مکتب امریکا؛ راه حل مشکلات مکتب فرانسه

تعریفی که غنیمی هلال از ادبیات تطبیقی ارائه کرده، چارچوب مشخصی را در اختیار پژوهشگران بعد از خود قرار داده است: «ادبیات تطبیقی پژوهش پیرامون روابط ادبیات ملی در پرتو پیوند تاریخی با ادبیات سایر ملل، خارج از مرزهای زبانی است» (۱۲). پژوهشگران همواره کوشیده‌اند با قید «اختلاف زبانی» تفاوت میان «موازنه» که بین آثار ادبی از یک ادبیات ملی صورت می‌گیرد و «تطبیق» را که پژوهشی است بین آثار ادبی ملل مختلف از ورای مرزهای زبانی، مشخص سازند. غنیمی هلال به صراحت اذعان می‌دارد که «اختلاف زبانی» شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی و شاخصه اصلی تفاوت موازنه و تطبیق است. لذا وی ادبیات نویسنده یا شاعری را که به زبان عربی

می‌نویسد جزو ادبیات ملی عربی برمی‌شمرد، هرچند هریک متعلق به کشور و نژاد متفاوتی باشند.

دکتر حُسام الخطیب نیز مسئله «اختلاف زبانی» ادبیات‌ها در پژوهش‌های تطبیقی را قبول دارد و سخنان دکتر غنیمی هلال در این باره را صریح‌ترین توضیح در این مجال می‌داند: «مطالبی که دکتر هلال در کتاب *ادبیات تطبیقی* در این زمینه بیان داشته بسیار صریح و جامع است. وی با استناد به مصادر و منابع فرانسوی به‌عنوان موثق‌ترین مأخذ موجود پیرامون ادبیات تطبیقی و عرصه‌های پژوهشی آن، شرح جامعی از مسئله اختلاف زبانی ارائه نموده است» (۱۹۹۹: ۱۸). الخطیب به اختلاف زبانی بین ادبیات‌ها در تعریفی که از ادبیات تطبیقی دارد اشاره می‌کند: «ادبیات تطبیقی شاخه‌ای ادبی همچون نقد و تاریخ ادبیات است که تعاملات و دادوستدهای ادبیات‌ها با یکدیگر و یا ادبیات‌ها با سایر هنرها و علوم انسانی را از ورای مرزهای جغرافیایی، زبانی و ملی بررسی می‌کند» (همان ۸۴). البته وی این تعریف را بدون مناقشه و اعتراض نمی‌پذیرد و می‌گوید: «چنانچه مرزهای زبانی و سیاسی مطابقت نداشته نباشند، بر سر راه تطبیقگر مشکلاتی به وجود می‌آید» (همان ۲۳). وی به‌منظور روشن شدن مطلب برای خواننده مثال‌هایی می‌آورد: «یک تطبیقگر چگونه روابط بین دو اثر ادیب فرانسوی و بلژیکی را که هر دو آثار خود را به زبان فرانسوی نوشته‌اند بررسی می‌کند؟ آیا تطبیقگر این دو اثر را جزو یک ادبیات ملی برمی‌شمرد؟ یا آنها را از دو ادبیات مختلف تلقی می‌کند؟ یک پژوهشگر، ادبیات الجزائری را که به زبان فرانسوی نگاشته شده ولی روح وطنی در آن دمیده شده است زیرمجموعه چه ادبیاتی قرار می‌دهد، ادبیات فرانسوی یا عربی؟ به همان اندازه که براساس زبان نگارش، این اثر را می‌توان ادبیات فرانسوی به حساب آورد، به همان اندازه می‌توان گفت از حیث جغرافیایی جزو ادبیات عربی محسوب می‌شود». ولی حُسام الخطیب این مشکل را بدون راه حل رها نکرده است. وی از دریچه مکتب امریکا به این مسئله می‌نگرد و در سایه‌سار انعطاف‌پذیری این مکتب به حل این مشکل می‌پردازد: «تطبیقگران امریکایی بر مسئله اختلاف زبانی که فرانسوی‌ها آن را شرط اساسی پژوهش‌های تطبیقی می‌دانند چشم فرومی‌نهند» (همان ۲۵). معلوم

است که تطبیق‌گران امریکایی به انطباق ناگزیر معیارهای خشک گذشته اعتقادی ندارند؛ چنان‌که حسام الخطیب می‌گوید: «زمانی که بحث اختلاف زبانی و وطنی مطرح می‌شود، بر پژوهنده است که با ذکر نمونه‌هایی افق دید خواننده را گسترش دهد و این مسئله را در ذهن وی تعمیق بخشد. اگر تطبیقگر دو عامل زبان و وطن را در پژوهش‌های خود لحاظ کند، جنسیت و نژاد ادیب در مسیر مطالعات پژوهشگر مشکلی ایجاد نخواهد کرد» (همان ۲۶). حسام الخطیب برخلاف غنیمی هلال اختلاف زبانی را تنها شرط پژوهش‌های تطبیقی نمی‌داند، بلکه مسئله اختلاف مرزهای سیاسی (وطن) را نیز به‌عنوان رکن دیگر ادبیات تطبیقی برمی‌شمرد. وی بررسی تطبیقی آثاری را که تاریخ و فرهنگ ملل مختلف را به تصویر می‌کشند ولی به زبان مشترکی نوشته شده‌اند جزو پژوهش‌های تطبیقی می‌داند و برای تبیین موضوع، به ذکر مثال‌هایی بسنده می‌کند: «ادیبانی با نژادهای مختلف به فرانسه و امریکا مهاجرت کرده‌اند و با مردم این سرزمین درآمیخته‌اند. آنها با زبان وطن جدید، بخشی از تاریخ ادبیات سرزمین مادری را که در آن می‌زیسته‌اند به قلم می‌آورند؛ مانند رنه ولک، یکی از ناقدان بزرگ ادبی در امریکا که از چک به امریکا مهاجرت کرده است یا هنری رماک، پژوهشگر برجسته ادبیات تطبیقی که آلمانی‌تبار است و در امریکا زندگی می‌کند. این دو پژوهشگر هرچند به یک زبان بنویسند، از آنجا که هریک هویت ملی مستقلی دارند و بین آنها اختلاف نژادی و وطنی وجود دارد، در پژوهش‌های تطبیقی جای می‌گیرند» (همان ۲۷).

۸.۳ ادبیات تطبیقی و مطالعات میان‌رشته‌ای از دیدگاه حسام الخطیب

بیشتر ذکر شد که مکتب امریکایی حیطة ارتباطات و تأثیرات ادبی را به‌عنوان یکی از زمینه‌های عمده پژوهشی در ادبیات تطبیقی می‌پذیرد منتها از منظری فراخ‌تر، بدین‌سان که بر یافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌ورزد و می‌پذیرد که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی ناشی از روح مشترک همه انسان‌هاست و بیشتر بر آن است که ادبیات را پدیده‌ای جهانی و در ارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی کند. رماک - چنانچه گذشت - در تعریف ادبیات تطبیقی، آن را رشته‌ای دوسویه معرفی کرد: «ادبیات تطبیقی عبارت است از آن نوع پژوهش ادبی که

باطن آن، مقایسه‌هایی است بین ادبیات ملل مختلف یا مقایسه ادبیات با دیگر هنرهای زیبا و نیز مقایسه آن با سایر رشته‌های علوم انسانی مانند فلسفه، تاریخ، ادیان، مذاهب، فرّق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و غیره» (همان ۵۰). این نحوه نگرش به ادبیات تطبیقی از ورای مرزهای خود ادبیات، موجب به وجود آمدن مطالعات میان‌رشته‌ای به‌عنوان یکی از «مرزهای نوین ادبیات تطبیقی» شده است.

همان‌طور که می‌دانیم قلمرو علوم انسانی بسیار گسترده است. از فلسفه تاریخ و الهیات تا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و تا نقد ادبی هریک به‌نحوی در چارچوب علوم انسانی قرار دارند. هریک از این رشته‌ها از یک سو موضوعات و قلمروهای مطالعاتی خاص خود را دارند و از سوی دیگر مبتنی‌اند بر مبانی نظری، مفروضات و شیوه‌های معینی در پرداختن به این موضوعات. در عین حال بسیاری از این رشته‌ها موضوعات مشترک، مبانی نظری یکسان و شیوه‌های مشابهی در پرداختن به مسائل مورد نظر خود را دارند که همین امر زمینه تلفیق و مطالعات بینارشته‌ای را فراهم ساخته است. «مطالعات میان‌رشته‌ای گونه‌ای از علوم است که بعد از آشکار شدن ضعف‌ها و کاستی‌های تخصصی شدن و شعبه‌شعبه شدن علم به رشته‌های تخصصی ریز، ضرورت یافت. آشتی، گفت‌وگو و چالش رشته‌ها در پدیده‌ای منفرد اما چند وجهی، یا در مسئله‌ای واحد اما مرتبط با رشته‌های مختلف، به‌منظور شناخت بهتر آن پدیده یا مسئله چند مجهولی است» (برزگر ۳۷). سابقه علوم میان‌رشته‌ای بر سابقه رشته برنامه‌ریزی درسی منطبق است. از سال ۱۸۹۰ تا دهه چهل، برنامه درسی تلفیقی در مدارس ابتدایی امریکا اجرا شد و به‌تدریج به مقاطع متوسطه هم سرایت کرد. به عقیده متصدیان این امر، بسیاری از درس‌ها را به شیوه قطعه‌قطعه و بی‌ربط آموزش می‌دهند که کمتر شباهتی با زندگی واقعی یادگیرندگان دارد. برای از بین بردن این مشکلات، شیوه تلفیق یا درهم‌آمیختن موضوعات درسی مطرح شد که طی آن، مرزبندی‌های صریح میان حوزه‌های دانش را کنار می‌گذارند و فرصت‌های یادگیری به شیوه‌ای متفاوت با رویکرد میان‌رشته‌ای تنظیم می‌شود (نیلی احمدآبادی ۲۱).

تحلیل کامل و جامع متون ادبی، بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرها امری ناممکن است. به عبارت دیگر، فهم کامل یک اثر یا پدیده ادبی از توان و ظرفیت ادبیات بیرون است و نیازمند تلفیق دانش و روش و تجارب ادبیات با روش و تجربه دیگر حوزه‌های تخصصی است (زینی‌وند ۱۳۹۲: ۲۵). حسام الخطیب نیز به سبب گرایش به مکتب امریکا با استناد به آرا و اندیشه‌های رماک این مسئله را توضیح می‌دهد. وی بر وحدت و یکپارچگی علوم انسانی تأکید می‌ورزد و معتقد است که این رهیافت برای غلبه بر محدودیت‌ها و تنگناهای مکتب فرانسه مطرح شده است؛ مکتبی که در حصار روابط تاریخی و مسئله تأثیر و تأثر منزوی بود و همواره تحلیل و ارزش‌گذاری را قربانی زوایای خارجی می‌کرد و به مسائل زیباشناختی و محتوایی آثار توجهی نداشت و پژوهش‌های تطبیقی را از نگاه ریزبینانه منتقدان دور نگاه می‌داشت. وی همچنین این جریان تطبیقی را به عرصه نقد و زیباشناختی نزدیک می‌داند که البته باید خاطر نشان کرد که اصل مطالعات بینارشته‌ای نیز بر نقد استوار است، زیرا تطبیقگر از ورای چنین مطالعاتی ضمن احترام به ادبیات و حفظ حریم این رشته به نقد و واکاوی آن در آینه دیگری می‌پردازد و بدین نحو این تخصص‌ها در قالب ترکیبی جدید مکمل یکدیگر می‌شوند و امکانات و فرصت‌های پژوهشی جدیدی را در عرصه ادبیات تطبیقی فراهم می‌سازد و ادبیات تطبیقی با حفظ اساس خود که همانا ادبیات است ارتباط خود را با سایر رشته‌های علوم انسانی، هنری و مطالعات فرهنگی تقویت خواهد کرد. الخطیب در ادامه با استناد به سخنان رماک، به تفصیل درباره چارچوب پژوهش‌های تطبیقی سخن می‌گوید: «هنری رماک با ارائه تعریف جامع و در عین حال نوین خود از ادبیات تطبیقی که بیشتر تطبیق‌گران امریکایی آن را پذیرفته‌اند، میان ادبیات تطبیقی و دیگر دانش‌های بشری ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد... ادبیات تطبیقی بیش از آنکه موضوعی مستقل باشد که باید به هر قیمت، قوانین ثابت خود را به وجود بیاورد، یک رشته کمکی بسیار ضروری است؛ پیوندی است میان بخش‌های کوچک‌تر ادبیات بومی، و پلی است میان حوزه‌های خلاقیت بشری که از نظر ساختار درونی با یکدیگر مرتبط‌اند اما ساختار بیرونی آنها مجزاست. با وجود تفاوت آرا درباره جنبه‌های نظری ادبیات تطبیقی، در باب وظیفه آن اتفاق نظر هست:

وظیفه ادبیات تطبیقی این است که به محققان، استادان و دانشجویان و در آخر به خوانندگان که البته اهمیت آنها به هیچ وجه کمتر نیست، درک بهتر و جامع‌تری از ادبیات به‌مثابه یک کلیت و نه به‌عنوان یک یا چند پاره مجزا بدهد. ادبیات تطبیقی زمانی در ادای این وظیفه موفق خواهد بود که نه تنها چند ادبیات را به یکدیگر پیوند دهد بلکه میان ادبیات و دیگر حوزه‌های دانش و فعالیت انسانی به‌ویژه حوزه‌های هنری و ایدئولوژیک ارتباط برقرار کند؛ یعنی بتواند دامنه مطالعه و تحقیق درباره ادبیات را هم از نظر جغرافیایی و هم به‌طور کلی گسترش دهد» (الخطیب ۱۹۹۹: ۵۵).

الخطیب نیز بر این باور است که هرچند وجود رابطه داخلی و خارجی بین ادبیات با سایر شاخه‌های ادبی و هنری و علوم انسانی کفایت می‌کند ولی هرگونه پژوهش ادبی را صرف اینکه زوایای زیباشناختی آثار را بررسی می‌کند نمی‌توان زیرمجموعه بررسی‌های تطبیقی قرار داد، بلکه باید یادآور شد که تطبیق بین ادبیات و سایر شاخه‌های ادبی و علوم انسانی متضمن اصولی روشمند و سیستماتیک است. «باید مطمئن شویم که مقایسه ادبیات و سایر رشته‌ها تنها در صورتی به‌عنوان ادبیات تطبیقی پذیرفته می‌شود که نظام‌مند باشد و یک رشته منسجم و کاملاً مجزای خارج از محدوده ادبیات به‌حیث ماهیتش را مطالعه و بررسی می‌کنیم. نمی‌توانیم بررسی‌های محققانه را صرفاً به این دلیل در حوزه ادبیات تطبیقی قرار دهیم که به جنبه‌های ذاتی زندگی و هنر می‌پردازند که قطعاً باید در هر ادبیاتی نمود پیدا کند. مگر ادبیات غیر از اینها درباره چه چیز دیگری است؟ بررسی منابع تاریخی یکی از نمایشنامه‌های شکسپیر تنها در صورتی در حوزه ادبیات تطبیقی جای می‌گیرد که تاریخ‌نگاری و ادبیات دو قطب اصلی پژوهش باشد، واقعیت‌ها یا روایت‌های تاریخی و اقتباس‌های ادبی آنها به‌گونه‌ای نظام‌مند مقایسه و ارزیابی شده باشند، و نتایج این بررسی به هر دو حوزه تاریخ‌نگاری و ادبیات به‌حیث ماهیتشان مربوط باشد» (همان ۵۴).

اما نکته پایانی که حُسام الخطیب بدان توجه داشته - البته در بسیاری کشورها مغفول مانده است - مسئله همکاری و مشارکت متخصصین رشته‌های مختلف است. «راه آگاهی یافتن از رشته‌های مختلف علوم انسانی مفاهمه و مباحثه دانشمندان رشته‌های تخصصی و مرتبط با هم از طریق ایجاد بسترهای تعامل و گفت‌وگو برای

شناخت دیگری است و بدین نحو فضای پژوهش‌های تطبیقی فراخ‌تر و وسیع‌تر خواهد شد» (همان ۷۴). در شیوه تلفیق الزاماً مرزبندی‌های صریح میان رشته‌ها را کنار می‌گذاریم و فرصت یادگیری به شیوه‌ای متفاوت با رویکرد میان‌رشته‌ای تنظیم می‌شود. میان‌رشته‌ای بودن باعث می‌شود دانشجویان از رشته‌های مختلف درکی جامع و مرتبط با موضوع میان‌رشته‌ای داشته باشند که لازمه آن همکاری متخصصان در رشته‌های مختلف و البته مرتبط با یکدیگر است (نیلی احمدآبادی ۲۰).

در نهایت براساس سخنان حسام الخطیب چنین می‌توان نتیجه گرفت که ادبیات تطبیقی نه تنها از مرزهای سیاسی، زبانی، ملی، کشوری و فرهنگی فراتر می‌رود بلکه به دنبال گشودن افق‌های جدید فکری است. به عبارت دیگر «ادبیات تطبیقی نه تنها به دنبال ایجاد ارتباط و گفت‌وگو با دیگر رشته‌های علوم انسانی است بلکه درصدد ایجاد مفاهیم میان فرهنگ‌های مختلف است. ادبیات تطبیقی پایانی بر خودمهم‌بینی فرهنگی است. پویایی خاص ادبیات تطبیقی آن را قادر کرده که هماهنگ با تحولات فکری و اندیشگی زمان خود حرکت کند. ماهیت ادبیات تطبیقی بین‌رشته‌ای، بین‌المللی و بین فرهنگی است. با چنین پیشینه تاریخی است که می‌توان ادبیات را پایه‌گذار مطالعات فرهنگی در دوران معاصر محسوب کرد. درآمیختن مطالعات ادبی و فرهنگی نه تنها تضعیف وجهه متن ادبی آن نیست بلکه موجب بازنمایی فصول مشترک این دو حوزه تحقیقی در علوم انسانی است» (انوشیروانی، ۱۳۸۶: ۸).

۹.۳ حسام الخطیب و نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی

پس از آنکه ادبیات تطبیقی به سرزمین‌های شرقی و اسلامی راه پیدا کرد، مخالفان و موافقانی به نقد و ستایش از آن پرداختند. بسیاری از پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزه ادبیات تطبیقی، این دانش را ابزاری برای تقویت فرهنگ ملی و حضور در عرصه‌های جهانی و احترام به تعدد و تکثر فرهنگی قلمداد کردند. اما در برابر این گروه، جریان دیگری نیز وجود دارد که ضمن پذیرش این فلسفه و ماهیت ادبیات تطبیقی، بر این باور است که اروپامحوری مکتب‌های ادبیات تطبیقی و پیوند آن با دو جریان ناسیونالیسم و امپریالیسم فرهنگی غرب، امری انکارناپذیر است. در حقیقت اینان با

دیدۀ تردید و اتهام، اما از زاویۀ فرهنگ و هویت به جریان ادبیات تطبیقی می‌نگرند. این ناقدان بر این عقیده‌اند که ادبیات تطبیقی زمینه‌ساز تضعیف و تفرقه ادبیات اسلامی و شرقی و مایۀ استعمار و استثمار فرهنگی می‌شود.

از برجسته‌ترین پژوهشگرانی که از زاویۀ فرهنگ به نقد ادبیات تطبیقی پرداخته‌اند حسام الخطیب است. وی در کتاب گسترۀ عربی و جهانی ادبیات تطبیقی با جمع‌بندی اعتراض‌های ناقدان جهان عرب در رابطه با گرایش‌های استعماری آنها در حوزه ادبیات تطبیقی چنین می‌نویسد: «تطبیق‌گران فرانسوی و نیز اروپایی گرایش‌های استعماری داشته و غالباً می‌کوشند تأثیر ادبیات خود را بر ملت‌های غیراروپایی بررسی کنند و همه ادبیات‌های جهان را نشئت گرفته از ادبیات اروپایی می‌دانند. بعضی از ایشان نیز تنها به ادبیات ملت‌های اروپایی توجه دارند و ادبیات دیگر قاره‌ها همچون آسیا و افریقا و امریکای جنوبی را در پژوهش‌های تطبیقی فرومی‌نهند» (۱۹۹۹: ۴۲). وی ضمن پذیرش و تأیید پیوند متقابل و تأثیرگذار ادبیات تطبیقی و فرهنگ، در یکی از تازه‌ترین گفتارهایش بر این عقیده است که «دانش ادبیات تطبیقی لازم است بیشتر به مسائل انسانی و فرهنگی بپردازد و خود را از رقابت ناسالم، اروپامحوری، استیلای امریکایی‌ها، نژادپرستی فرهنگی و قومی برهاند و در مسیر رقابت سالم، تفاهم و گفت‌وگو و دادوستد فرهنگی گام بگذارد» (۲۰۱۳: ۴).

البته شایان ذکر است که دغدغۀ حسام الخطیب و همتایانش، در مخالفت با اصل و بنیاد ادبیات تطبیقی نیست بلکه «این ناقدان بر این باورند که آن جریان یکسویۀ ادبیات تطبیقی که تنها تأثیرگذاری ادبیات غربی بر ادبیات عربی را بررسی می‌کند سبب تضعیف اصالت فرهنگی و ادبیات بومی می‌شود و راه نوگرایی و اصالت‌گرایی را بر او می‌بندد» (زینی‌وند، ۱۳۹۳: ۷). در کنار چنین نگاه نقادانه‌ای، برخی پژوهشگران عرب مسیری افراطی را پیش گرفته و «بر این باورند که توجه به ادبیات اروپایی سبب دوری و تفرقه میان ملت‌های اسلامی از یکدیگر می‌شود، زیرا پس از اشتراک معنوی مسلمانان، فصل مشترک دوم آنان، فرهنگ و ادبیات است و پرداختن افراطی به ادبیات تطبیقی که اروپامحور است بر انزوا و دوری ملت‌های اسلامی از یکدیگر می‌افزاید»

(همان ۱۳). حسام الخطیب در مقایسه با این ناقدان، در مورد نظریه اسلامی و نقد فرهنگی ادبیات تطبیقی و ماهیت آن موضع‌گیری متفاوتی دارد. وی در مقاله «ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب‌زبان: تاریخچه و جریان‌های اصلی تا پایان دهه ۱۹۸۰» چنین دیدگاهی را نقد می‌کند و آن را چالشی می‌خواند که برخاسته از نگاه تعصب‌آمیز و ایدئولوژیک ناقدان عرب به ادبیات تطبیقی است. وی معتقد است که برخی پژوهشگران عرب با نگاهی تعصب‌آمیز در ورطه پژوهش‌های تطبیقی گام نهاده‌اند و نسبت به اصل مکتب فرانسوی مبنی بر روابط تأثیر و تأثر به شدت واکنش نشان داده و دائماً به مسئله تأثیرات حمله می‌کنند و حتی به مکتب امریکایی با همه انعطاف‌پذیری‌اش چندان توجهی نکرده‌اند: «اگر بخواهیم به جایگاه کشورهای عربی در این حوزه پژوهشی و همچنین دغدغه‌ای که تطبیق‌گران عرب‌زبان را مشغول کرده اشاره‌ای کنیم، باید گفت پیچیدگی تأثیرات خارجی که در شکل‌گیری ادبیات مدرن عرب نقش داشته‌اند پژوهشگران و مؤرخان ادبی را بر آن داشته است که بنا به ضرورت، درباره موضوعات پُرتبوتایی همچون واکاوی تأثیرات، مطالعه راه‌های پذیرش، بررسی ترجمه‌های ادبی و مسئله فرهنگ‌پذیری و مهم‌تر از همه، چالش میان میراث ادبیات عرب و ادبیات وارداتی در فرهنگ مدرن عرب بحث کنند؛ چالشی که اغلب از آن به‌عنوان تضاد بین اصالت و مدرنیته یاد می‌شود... پژوهشگران دارای گرایش‌های اسلامی به مقوله تأثیر اعتراضاتی دارند و نظریه‌های امریکایی نیز به‌رغم انعطافشان، از اقبالی که شایسته چنین انعطافی است برخوردار نشده‌اند احتمالاً به این دلیل که دنباله همان اروپامحوری غربی به حساب می‌آیند» (الخطیب ۱۳۹۰: ۱۵۱).

الخطیب نگاه صرف پژوهشگر به روابط اسلامی در ادبیات عرب را نقد می‌کند و در برابر آن دسته از پژوهشگران عرب که بر این باورند که توجه به ادبیات اروپایی سبب دوری و تفرقه میان ملت‌های اسلامی از یکدیگر می‌شود... و پرداختن افراطی به ادبیات تطبیقی که اروپامحور است بر انزوا و دوری ملت‌های اسلامی از یکدیگر می‌افزاید (زینی‌وند ۱۳۹۳: ۱۰) می‌ایستد. وی در نقد این دیدگاه، پژوهشگران دارای گرایش‌های اسلامی را متکی به مباحث ایدئولوژیک می‌داند که از ورای مکاتب مطرح،

در صدد شکل‌دهی مکتبی متناسب با فرهنگ اسلامی و گذشته ادبی خود هستند. الخطیب ضمن آنکه نظریه اسلامی را «نظریه‌ای با اصول و انگیزه و اهداف خاص خود» می‌داند (الخطیب ۱۹۹۹: ۲۵۵) از آن به‌عنوان چالشی میان ادبیات اصیل عرب و ادبیات وارداتی و مدرنیته غرب یاد می‌کند که تحت تأثیر مجموعه‌ای از تأثیرات و روابط خارجی و نیز وابستگی‌های قوی به گذشته پدید آمده است. وی چنین گرایش‌هایی را متأثر از دیدگاه‌های چپ‌گرای برخی نظریه‌پردازان اروپایی به‌ویژه اتیامبل می‌داند؛ کسی که الخطیب از وی به‌عنوان یکی از ناقدان مکتب فرانسه یاد می‌کند و نقدهای او را از زمینه‌های شورش علیه مکتب اروپامحور فرانسه می‌داند (همان ۴۳-۱۲۲).

حسام الخطیب اسلام و مارکسیسم و ادبیات کهن عرب را به‌عنوان مباحثی مطرح می‌کند که در فرهنگ کشورهای عربی غالب و بالطبع در پژوهش‌های تطبیقی حائز اهمیت‌اند. لذا به عقیده وی پژوهشگران دارای گرایش‌های اسلامی، ادبیات تطبیقی را با نگاهی ایدئولوژیک ارزیابی کرده‌اند و سعی دارند نشان دهند نظریه فرانسوی ادبیات تطبیقی اروپامحور و گرفتار میهن‌پرستی افراطی بوده است؛ از این رو خواستار تمرکز پژوهش‌های تطبیقی بر روابط اسلامی در ادبیات عرب‌اند. این دیدگاه به گفته طه ندا فرصتی است برای «ایجاد توانایی و مهارت در بازشناسی اندیشه و فرهنگ اصیل و بومی از فرهنگ و اندیشه بیگانه» (ندا ۲۷). «مطالعه تأثیرات به‌طور کلی کانون مطالعات تطبیقی کاربردی در کشورهای عرب‌زبان به شمار می‌آید. امروزه در جهان عرب، مباحثات ایدئولوژیک بر همه جنبه‌های زندگی فرهنگی سایه افکنده و ریشه کوچک‌ترین بحث‌ها به یکی از سه قطب مباحث ایدئولوژیک می‌رسد؛ یعنی اسلام، مارکسیسم یا ادبیات کهن عرب. ادبیات تطبیقی به‌دلیل ذات جهان‌شمول و اصول انعطاف‌پذیرش عرصه‌ای مطلوب برای تقابل‌های ایدئولوژیک است. آنچه ذهن پژوهشگران معاصر عرب را به خود مشغول داشته جهان‌شمولی ادبیات و امکان مطرح شدن ادبیات عرب در سطح بین‌المللی بدون از دست دادن هویت یا رنگ و بوی بومی است. ارتباط ادبیات عرب با ادبیات غرب و نیز ادبیات مدرن و کهن اسلامی موضوعی آشناست ...» (الخطیب ۱۳۹۰: ۱۵۲).

حسام الخطیب در نهایت اذعان می‌دارد که آرا و اندیشه‌های این دسته از تطبیق‌گران عرب که در نشریات و همایش‌ها مطرح شده است شکل‌گیری این دیدگاه تطبیقی عربی را ممکن ساخته است. او تجربه و ویژه فرهنگ کلاسیک عربی و همچنین ادبیات مدرن عرب در جذب و همگون‌سازی ایده‌های خارجی را الهام‌بخش این مباحث معرفی کند و این دیدگاه را بیانگر این مهم می‌داند که مطالعات تطبیقی در معنای وسیع‌تر آن به‌خوبی در جهان عرب جا افتاده است و آینده روشن کشورهای عرب‌زبان در حوزه پژوهش‌های تطبیقی را نوید می‌دهد: «آرمان سراسری جهان عرب برای ترکیب گذشته و حال به تلاش برای یافتن یک دیدگاه تطبیقی عربی مشروعیت می‌بخشد. البته برای قضاوت کردن درباره اعتبار چنین انتظاراتی در عرصه ادبیات تطبیقی خیلی زود است، ولی شاید بتوان گفت که این انتظارات حاکی از رویکرد جدی تطبیق‌گران عربی به پژوهش تطبیقی است که برای پرداختن به مشکلات پیچیده رشد ادبیات مدرن عرب رویکردی مناسب‌تر محسوب می‌شود؛ مشکلاتی که متأثر از مجموعه‌ای از تأثیرات و روابط خارجی و نیز وابستگی‌های قوی به گذشته پدید آمده است. با توجه به موانعی که ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که توانایی ادبیات تطبیقی در زبان عربی برای روبرو شدن با چالش‌های موجود تا حدی به پیشرفت این رشته در سطح بین‌المللی وابسته است» (همان ۱۵۳).

۱۰.۳ نقش ترجمه در ادبیات تطبیقی از دیدگاه حسام الخطیب

حسام الخطیب آشنایی با زبان ادبیات مورد پژوهش را از دو منظر برای محقق ادبیات تطبیقی لازم می‌داند: الف) تألیفات ادبیات تطبیقی؛ زیرا می‌بینیم در این کتاب‌ها متن اصلی به‌عنوان شاهد می‌آید بی‌آنکه ترجمه شود، یا حتی (گاهی) مؤلف از ترجمه واژگان، اصطلاحات، امثال و به‌ویژه اشعار خودداری می‌کند. ب) کنفرانس‌های ادبیات تطبیقی؛ که در این کنفرانس‌ها پژوهشگر معمولاً به زبان اصلی یا به زبان بیگانه مورد علاقه سخنرانی می‌کند (۱۳۸۶: ۸۳).

الخطیب بر نقش ترجمه در ادبیات تطبیقی تأکید می‌ورزد و پژوهشگر را ملزم به آشنایی دقیق با زبان مبدأ و مقصد می‌داند: «واضح و روشن است که هر انسانی -

هرکس باشد - باید در زمینه ادبیات تطبیقی بر همه زبان‌های مورد نیاز خود به‌خوبی مسلط باشد. محقق - چه بخواهد چه نخواهد - نهایتاً مجبور است به ترجمه اعتماد و تکیه کند. طبیعی است دیدگاه مذکور به محققان ادبیات تطبیقی مربوط می‌شود ولی از دریچه‌ای دیگر، موضوع به همه خوانندگانی مربوط می‌شود که از طریق ترجمه به نظرات و دیدگاه‌ها دسترسی دارند. در اینجا است که بالطبع هیچ زمینه‌ای برای شک و تردید نسبت به نقش مهم و حیاتی ترجمه در انتقال اندیشه‌ها، علوم، ادبیات و هنرهای جهانی باقی نمی‌گذارد. اگر گله و شکایتی باشد به‌طور بنیادین، به دامنه و دورنمای شایستگی، دقت، زیبایی و موفقیت مترجم در انتقال معانی مورد نظر، کنایات و به‌ویژه در زمینه دادوستدهای ادبی برمی‌گردد که در آن، [توجه به] این مؤلفه‌ها در روند بیان و رساندن معانی نقش مهمی دارند» (همان ۸۴).

وی به روند رو به رشد ترجمه در جهان معاصر اشاره می‌کند و بخشی از آمارهای مربوط به ترجمه‌های ادبی سال ۱۹۷۹ طبق گزارش سازمان یونسکو را ذکر می‌کند و در ادامه اذعان می‌دارد که پیکره اصلی ادبیات پربار و پرمحتوا با زیبایی و جمال مفهوم زبان حمایت می‌شود و چه‌بسا این نکته، حساس‌ترین نکته‌ای باشد که در موضوع ترجمه و ورود به آن به تناسب ادبیات به‌طور کلی و ادبیات تطبیقی به‌طور خاص مطرح است: «واضح و روشن است که در برابر این رویکرد فزاینده ارتباط جهانی از راه ترجمه، ارائه دیدگاه‌هایی برخلاف ارزش این کانال بزرگ دادوستدهای ادبی، سخت به نظر می‌رسد. این موضوع فقط یک اتفاق و پیشامد نیست بلکه دیدگاه‌های تئوری و نظری موجود بر این تأکید می‌کند که آنچه را انسان در خواندن ترجمه از دست می‌دهد جوهر و اصل ماده ادبی نیست بلکه طبیعت و سرشت مخصوص زبان است» (همان ۸۶). برای نمونه هرگاه خواننده‌ای به‌جای خواندن آثار هومر به زبان یونانی، ترجمه عربی آن‌ها را بخواند بی‌تردید چیز بسیار مهمی را از دست می‌دهد. تصویر زندگی سنتی، جوشش حماسی، تصور شخصیت قهرمانان، رویدادها، مهارت در کاربرد صناعات ادبی و صور خیال در شعر را تا حدودی از دست می‌دهد، زیرا همه این عناصر برای خواننده ترجمه‌های هومر ملموس است (همان ۸۸). الخطیب در نهایت به

این نکته مهم می‌رسد که خواندن ادبیات ترجمه شده بهتر از هیچ است گرچه دستاورد ناب و اصیلی نیست، و شخصی را که خواندن ترجمه را قبول ندارد شخصی قلمداد می‌کند که خود را از بخش اصلی و گسترده ادبیات جهانی محروم ساخته است. وی از مترجم به عنوان واسطه میان زبان مبدأ و مقصد یاد می‌کند که با ترجمه خوب و موهبت‌ها و هنرهای والای ادبی و با دستاورد دقیق و شناخت کامل از زبان اصلی می‌تواند شاعران یک ادبیات را در ادبیات ملل دیگر برجسته و سرآمد کند و به این مهم می‌رسد که ترجمه نه فقط در ادبیات تطبیقی بلکه به طور کلی در تطور و تحول ادبیات همه زبان‌های جهان، رکن اصلی و اساسی به شمار می‌آید.

در پایان لازم است از راهنمایی‌های دکتر حیدر خضری (پژوهشگر مدعو دانشگاه ایندیانا ای آمریکا) که نگارندگان را در معرفی برخی منابع و اصلاح بخش‌هایی از مقاله راهنمایی کرده‌اند تقدیر و تشکر نماییم.

۴. نتیجه‌گیری

- الخطیب پس از بررسی‌ها و مطالعات دقیق خود، خلیل هندوای را اولین پژوهشگری می‌شناسد که از اصطلاح ادبیات تطبیقی استفاده کرده است و معادلات تاریخی پژوهشگرانی را که به فخری ابوالسعود معتقد بودند بر هم می‌زند و این‌گونه، نکته‌ای ارزشمند در باب تاریخ شکل‌گیری ادبیات تطبیقی به ارمغان می‌آورد.

- الخطیب از دریچه مکتب امریکایی و متأثر از هنری رماک و رنه ولک به این مسئله می‌نگرد و در سایه‌سار انعطاف‌پذیری این مکتب معتقد است مطالعات ادبیات تطبیقی در بهترین شکل آن وقتی صورت می‌گیرد که فرازبانی، بینافرهنگی و بینارشته‌ای باشد.

- الخطیب، اندیشه و زاویه دید تطبیق‌گران جهان عرب را از رویکردهای تأثیر و تأثر و جریان‌های تاریخی حاکم بر پژوهش‌های تطبیقی به سوی نحله‌های جدید پژوهش از جمله پیوند ادبیات تطبیقی با دیگر دانش‌ها و هنرها رهنمون ساخت.

- الخطیب همچون دیگر تطبیقگران عربی، از زاویه نقد فرهنگی به ادبیات تطبیقی می‌نگرد و معتقد است اروپاییان با رویکردی ناسیونالیستی در مسیر پژوهش‌های تطبیقی گام نهاده‌اند و این امر را با آرمان و ماهیت ادبیات تطبیقی ناسازگار می‌داند.
- الخطیب با نگاهی ناقدانه به طرفداران نظریه اسلامی ادبیات تطبیقی می‌نگرد و باور آن دسته از تطبیقگران عربی را که معتقدند توجه به ادبیات اروپایی سبب دوری و جدایی ملت‌های اسلامی می‌شود اتهامی به ادبیات تطبیقی می‌شمارد و از دیدگاه آنان انتقاد می‌کند.
- الخطیب به نقش ترجمه در ادبیات تطبیقی تأکید می‌ورزد و پژوهشگر را ملزم به آشنایی دقیق با زبان مبدأ و مقصد می‌داند. وی نقش ترجمه در انتقال اندیشه‌ها، علوم، ادبیات و هنرهای جهانی را مهم می‌خواند و اذعان می‌دارد که ترجمه، واسطه آشنایی پژوهشگر با گستره ادبیات جهانی است.

منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا. «سیر تحولات نظری ادبیات تطبیقی». *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۳ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱، پیاپی ۶): ۲-۷.
- _____. «درآمدی ساده و کوتاه بر ادبیات تطبیقی و مطالعات فرهنگی». گفت‌وگوی رادیویی. به نقل از نعمت‌الله فاضلی در: www.farhangshenasi.ir (۱۳۸۶).
- باسنت، سوزان. «از ادبیات تطبیقی تا ترجمه». ترجمه صالح حسینی. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۱/۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۰، پیاپی ۳): ۷۱-۹۹.
- برزگر، ابراهیم. «تاریخچه، چیستی و فلسفه پیدایی علوم میان‌رشته‌ای». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*. ۱/۱ (زمستان ۱۳۸۷): ۳۷-۵۶.
- حجازی، ناهید. «پیدایش و رشد ادبیات تطبیقی در مصر و برخی کشورهای عربی». *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۱/۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۰، پیاپی ۳): ۱۲۳-۱۲۹.

- حدیدی، جواد. *از سعدی تا آراگون*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
- حمود، ماجده. *مقاربات تطبیقیة فی الأدب المقارن*. دمشق: اتحاد الكتاب العرب، ۲۰۰۰.
- خضری، حیدر. «ادبیات تطبیقی در کشور سوریه». فصلنامه فرهنگی: ریزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دمشق. ش ۱۰ (۱۳۸۷): ۲۵.
- الخطیب، حسام. *سبل المؤثرات الأجنبية و أشكالها فی القصة السوریة الحدیثة*. دمشق: اتحاد الكتاب العرب، ۱۹۷۳.
- _____ . «قضايا الأدب المقارن فی مؤتمرة الثامن». دمشق: مجلة المعرفة. ش ۱۷۷ (۱۹۷۶): ۲۶-۳۷.
- _____ . «الأدب المقارن بین التزمّت و الانفتاح الإنسانی». دمشق: مجلة المعرفة. ش ۲۰۴ (۱۹۷۹): ۷۱-۸۳.
- _____ . *الأدب المقارن (جزءان: ج ۱ فی النظرية و المنهج، ج ۲ تطبیقات)*. دمشق: منشورات جامعة، ۱۹۸۳.
- _____ . «روحي الخالدي رائد الأدب المقارن». دمشق: مجلة المعرفة. ش ۲۶۹ (۱۹۸۴): ۵-۴۵.
- _____ . «حول الأدب العربي و امتحان العالمية». دمشق: مجلة المعرفة. ش ۲۹۵ (۱۹۸۶): ۳۰.
- _____ . *الأدب العربي المقارن: العنوان الأول و النص الأول*. قاهره: فصول، ۱۹۹۱.
- _____ . *آفاق الأدب المقارن عربياً و عالمياً*. دمشق: دارالفکر، ۱۹۹۹.
- _____ . «ترجمه و ادبیات تطبیقی». ترجمه محمدحسن تقیه. متن پژوهی ادبی: دانشگاه علامه طباطبایی. ش ۱۵ (بهار و تابستان ۱۳۸۱): ۸۳-۸۹.
- _____ . «ادبیات تطبیقی در کشورهای عرب زبان: تاریخچه و جریان های اصلی تا پایان دهه ۱۹۸۰». ترجمه لاله آتشی. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۰، پیاپی ۴): ۱۴۰-۱۵۰.
- _____ . «الأدب المقارن فی عصر العولمة. تساؤلات باتجاه مستقل». مجلة نزوى: مؤسسه عمان للصحافة و النشر (۲۰۱۳): ۱-۴.
- رماک، هنری. «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی». ترجمه فرزانه علوی زاده. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۳ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱، پیاپی ۶): ۵۷-۷۳.

زینی‌وند، تورج. «ادبیات تطبیقی: از پژوهش‌های تاریخی - فرهنگی تا مطالعات میان‌رشته‌ای». *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی*. ۳/۵ (تابستان ۱۳۹۲): ۲۱-۳۵.

_____ . «آن سوی ماهیت ادبیات تطبیقی از دیدگاه ناقدان عرب». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی: دانشگاه تربیت مدرس*. ۲/۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۳): ۱-۲۶.

سارتر، ژان پل. *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۶.

السید، غسان. *الحرية الوجودية بين الفكر والواقع*. دمشق: مطبعة زيد بن ثابت، ۱۹۹۳.

عامر، عطیه. *تاریخ الأدب المقارن فی مصر*. قاهره: فصول، ۱۹۸۳.

_____ . *دراسات فی الأدب المقارن*. قاهره: الأنجلو المصریه، ۱۹۸۹.

عبود، عبده. *الأدب المقارن و الإتجاهات النقدية الحديثة*. کویت: عالم الفكر، ۱۹۹۹.

غنیمی هلال، محمد. *الأدب المقارن*. قاهره: دار نهضة مصر للطبع و النشر، ۱۹۹۵.

گویارد (گی‌یار)، ماریوس فرانسوا. *الأدب المقارن*. ترجمه محمد غلاب. قاهره: لجنة البيان العربی، ۱۹۵۶.

مکی، الطاهر احمد. *فی الأدب المقارن: دراسات نظریة و تطبیقیة*. الطبع الثاني. قاهره: دارالمعارف، ۱۹۹۲.

نجم، محمد یوسف. *نظریة التقد و الفنون و المذاهب الأدبية فی الأدب العربی الحديث*. الطبع الثاني. بیروت: دارالصدر، ۱۹۸۵.

ندا، طه. *الادب المقارن*. الطبع الثالث. بیروت: دار النهضة العربية للطباعة و النشر، ۱۹۹۱.

نیلی احمدآبادی، محمدرضا. «جایگاه علوم میان‌رشته‌ای از نظر مباحث علوم تربیتی». *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی*. ۱/۱ (۱۳۸۷): ۱۹-۳۶.

ولک، رنه. «بحران ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید ارباب شیرانی. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۱ (پیاپی ۲، پاییز ۱۳۸۹): ۸۵-۹۸.

_____ . «نام و ماهیت ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید رفیعی خضری. *ادبیات تطبیقی: فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. ۲/۳ (پاییز و زمستان ۱۳۹۱، پیاپی ۶): ۳۰-۵۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی